

کارگران همه‌ی کشورها متحدشوید !

(بولتن نظرات)

از انتشارات حزب رنجبران ایران

شماره ۳۹

اسفند ماه ۱۳۸۳

مطالب این شماره :

- * نوزتان پیـــــروز ص ۱
- * شفافیت سیاسی و تمرکز نیروی مبارز! ص ۳
- * جهان در آستانه‌ی سال نو! ص ۴
- * برخی از موضعگیریهای حزب....! ص ۷
- * جنبش کارگری - ایده‌آلها، واقعیتها،... ص ۱۴
- * پروژه‌ی آمریکا در خاورمیانه و... ص ۲۰
- * از نامه‌های رسیده : ص ۲۵
- * علیه لیبرالیسم ص ۳۵

یادآوری:

مسئولیت مقالات نوشته شده در "بولتن نظرات" بر عهده امضاءکنندگان بوده و لزوماً با مواضع آخرین کنگره حزبی خوانانی ندارند و موضع جمعی را نمایندگی نمی‌کنند.

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید:

Ranjbaran@hotmail.com
www.ranjbaran.org

آدرس پست الکترونیکی:
آدرس غرفه حزب در اینترنت:

آدرسهای پستی حزب:

۱ - Ranjbar
Box 1047
162 12 Vällingby
SWEDEN

2 - Ranjbar
P.O.Box 39269
Washington,D.C. 20016
U.S.A.

نوروزتان پیروز!

کارگران و زحمت‌کشان ایران!
ملل تحت ستم و اقلیتهای مذهبی ایران!
زنان و مردان مبارز!

فرارسیدن سال نو و نوروز را به شما تبریک گفته و پیروزی شما در کسب حقوق پایمال‌شده‌تان را در سال نو آرزو مندیم. سالی مملو از مبارزه و اعتراض، فداکاری و جانبازی را پشت سر گذاشتیم و علیرغم برخی دستاوردها و وادار نمودن رژیم به عقب‌نشینی‌هایی، مبارزاتمان به ثمر نرسید؛ چون‌که هنوز به این آگاهی نرسیده‌ایم که "یک دست بی‌صداست". متشکل و متحد نیستیم تا با وحدت خودمان نظام ظلم‌وجور و فاسد و مرتجع حاکم را به‌زانو درآوریم. لذا نظام سرمایه‌داری حاکم با تمام توانش به حقوق انسانی ما تجاوز کرده و زالووار ثمره‌ی کار و زحمت ما را می‌مکد.

امروزه قانون جنگل در ایران حاکم است. مزدها بعضاً طی سالها پرداخت نمی‌شوند. کارخانه‌ها دولتی به‌قیمت ناچیزی به‌بخش خصوصی واگذار می‌شوند و گروه‌گروه کارگران اخراج‌شده و یا بی‌کار می‌گردند. قراردادهای موقت، نظام برده‌داری تمام‌عیاری را در محیطهای تولیدی مستقر کرده و کارفرمایان، حاکمان بی

قید و شرط ما شده‌اند. قیمت‌ها سرسام‌آور بالا می‌روند و مردها در مقابل تورم حتا در حد بخورونمیر نیستند. حقوق معلمان و پرستاران ناچیز است و کارشان توان‌فرسا.

در یک سو دزدی، رشوه‌گیری، استثمار و غارت مردم سگه رایج روز است و در سوی دیگر ابتلاء به مواد مخدر، فحشاء، ازدیاد کودکان خیابانی، فروش دختران نوجوان، فروش اعضای بدن بی‌چیزان و گرسنه‌گان گسترش یافته، میدانهای تیرباران و اعدام رونق گرفته و دختران و پسران نوجوان و جوان ما را به‌کام مرگ می‌کشانند.

چنین جهنمی شایسته‌ی زندگی انسانها نیست و راهی جز مبارزه‌ی متحد و بی‌امان علیه نظام طبقاتی حاکم، علیه حاکمیت دین بر دولت، وجود ندارد.

بپاخیزیم و برکنیم این بنای استبدادی را و بدست خود گیریم اداره‌ی امور ایران و سرنوشتمان را. نه‌خدا، نه‌شیخ، نه‌پادشاه، نه امپریالیسم و صهیونیسم و نه هیچ نیروی دیگر، جز نیروی خودمان، رهائی‌بخش ما نبوده و نخواهندبود. حاکمین دربرابر نیروی متحد ما چون ببری کاغذی‌اند. بپاخیزیم!

امسال نیز بهار خوشی، سعادت و رفاه از محلات و خانه‌های ما گذار نخواهندکرد. پس تنها با امید به‌پیروزی و خوشبینی انقلابی به استقبال سال نو برویم.

اسفند ۱۳۸۳ - حزب رنجبران ایران



شفافیت سیاسی و تمرکز نیروی مبارز!

هر اندازه که مبارزه‌ی طبقاتی حادث شده و گسترش یابد، علی‌القاعده شفافیت سیاسی نیروهای مبارز و انقلابی بیشتر شده، شعارهای آنان دقیقتر گشته و سردرگمی در میان نیروهای بینابینی و ارتجاعی افزایش می‌یابد. این امر به‌خصوص زمانی که مردم از رهبری سیاسی آگاه، پیشرو، مبارز و در صحنه‌ی عمل برخوردار باشند خود را به‌عین نشان می‌دهد. رشد مبارزه‌ی مسلحانه‌ی مردم نپال تحت رهبری حزب کمونیست آن کشور و سراسیمه‌گی حاکمان مرتجع نپال و در راس آن پادشاه نپال که دست‌نشانده دولت هندوستان بوده و از پشتیبانی امپریالیسم آمریکا برخوردار است، در انجام کودتا علیه حکومتی که خود در راس آن بود، صحت این مدعا را ثابت می‌کند.

در ایران بخش قابل ملاحظه‌ای از بورژوازی لیبرال و طبقات متوسط (بورژوازی متوسط و اقلیت بالایی خرده‌بورژوازی) در اپوزیسیون که رفرمیسم، پارلمانتاریسم و ناپیگیری خصلت اساسی حرکت‌های آنهاست، به‌دنبال سیاست "از این در به‌آن در فرج است" بوده و با وجودی که خود را اپوزیسیون رژیم جمهوری اسلامی ایران معرفی می‌کنند، مادر عمل کوچک‌ترین گامی در جهت سرنگون ساختن حاکمین بر نداشته و کسب پیروزی از طریق پارلمانتاریستی را تحقق دموکراسی حقیقی قلمداد نموده و با امپریالیسم فراملی‌ها نزد عشق می‌بازند تا شاید به‌کمک آن و با تحمیل رفراندوم به‌رژیم توسط امپریالیستها، رویای دست‌یافتن به‌پیروزی خود را عملی سازند.

برای بورژوازی بزرگ که سر درآخور امپریالیسم دارد به‌کارگیری این سیاستها و شیوه‌ها چندان عجیب نیست. "ازکوزه همان برون تراود که در اوست!". اما توهم پراکنی بخش قابل ملاحظه‌ای از بورژوازی متوسط و خرده‌بورژوازی در دنباله‌روی از بورژوازی بزرگ، نشان می‌دهد که آنها از تاریخ ایران و جهان درس نمی‌گیرند و در عطش دست‌یابی به‌قدرت و در سردرگمی، آلت دست بورژوازی بزرگ و امپریالیسم می‌گردند و این کار را نیز پیوسته تکرار کرده و می‌کنند!

بورژوازی تجاری حاکم نیز گرچه سعی می‌کند تا از پراکنده‌گی نیروهای اپوزیسیون حداکثر استفاده را برده و با تشدید جو خفقان و سرکوب مانع از رشد اعتراضات مردم گردد و در عین حال با استفاده از برنامه‌هایی نظیر غنی سازی اورانیوم، امکان چانه‌زنی خود را با امپریالیستها، افزایش دهد؛ اما اشتباه است اگر تصور کنیم که سردرگمی حاکمین کمتر از سردرگمی در میان اپوزیسیون است.

نزدیک به یک‌سال از طرح انتخاب رئیس جمهور متعهد به ولایت فقیه، می‌گذرد و حاکمین هنوز قادر به‌پیدا کردن کاندید نهمین دوره‌ی انتخابات ریاست جمهوری نشده‌اند تا بتوانند رای‌ی بیشتر از ۱۰ تا ۱۰٪ را به‌دست آورند.

شکست رژیم در برگزاری این انتخابات و در کسب رای مردم، نه تنها بار دیگر نشان دهنده عدم مشروعیت حاکمین جمهوری اسلامی در انظارجهانیان خواهد بود بلکه تضاد و سردرگمی را در میان آنها باز هم تشدید خواهد کرد. این امر به سود نیروهای انقلابی است که سرنگونی بنیادی رژیم را طالباند و برای آن تدارک می‌بینند. بنابراین باید به نقد باز هم بیشتر رفتار و مچیهای عامل امپریالیسم ادامه داد که آگاهانه قصد گول زدن و تحمیق مردم را دارند تا در زیر چتر حمایتی امپریالیستها و به خصوص امپریالیسم آمریکا، خیمه شب‌بازی گرجستان و اوکراین را در ایران تکرار کنند! همچنین باید تاکید نمود که تحریم انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری ایران نیز به تنهایی کافی نیست. در این مورد باید از یک سو به منفرد کردن سرسختان رژیم جمهوری اسلامی پرداخت و به تفرقه در صفوف آنها دامن زد و از سوی دیگر با نشان دادن چهره‌ی استبدادی این انتخابات که چیزی بیشتر از انتخابات میان "خودها" نیست، از طریق اعتراضات خیابانی و افشاگریهای سیاسی، خیمه شب بازیهای رژیم را افشا نمود و نتیجتاً جبهه‌ی سرنگونی رژیم و استقرار حکومت شورایی و سوسیالیسم را تقویت کرد.

در زمانی که تشتت و پراکنده‌گی در صفوف حاکمین و بورژوازی در اپوزیسیون عیان است و این امر شرایط را برای رشد مبارزات مردم علیه رژیم مساعد می‌سازد؛ زمانی که کارگران، معلمان و دیگر اقشار زحمتکش ایران برای متحد و متشکل شدن تلاش می‌کنند؛ تداوم فرقه‌گرایی در صفوف نیروهای سیاسی مدعی مدافع کارگران و زحمتکشان جز فاجعه نمی‌تواند باشد و باید نقطه‌ی پایانی بر آن گذاشت.

* * *

جهان در آستانه‌ی سال نو !

اگر در خطوط کلی و در یک برخورد سریع بخواهیم وضعیت جهان را در آستانه‌ی سال نو بیان کنیم، باید بگوئیم که امروز بیش از هر زمان دیگر جهان نه تنها در عرصه‌ی تکنولوژی اطلاعاتی، بلکه در کلیه‌ی زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی به دهکده‌ای می‌ماند که هر اتفاقی در گوشه‌ای از آن، انعکاسی است از همان اتفاق که فراگیر بوده و در کل جهان بروز می‌کند.

توسل به ارتجاع مذهبی و سرکوبگری لخت و عریان وجه مشخصه‌ی اکثر دولتهای جهان است. اگر در ایران، قانون جنگل در عرصه‌ی تولید حاکم است و کارگران را در ارقام هزاران از کار بی‌کار می‌کنند و کارخانه‌ها را می‌بندند، این امر در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری نیز به همین روال ادامه می‌یابد. از جمله، با وجودی که سود شرکتهای بزرگ فراملی با ارقام ده‌ه‌میلیاردی گزارش می‌شود، مع الوصف هر روز

باقیافه‌ی کارفرمایان به‌ظاهر ناراحت در صفحه‌ی تلویزیونها روبه‌رو می‌شویم که از خرابی اوضاع اقتصادی می‌نالند! مردم هم می‌دانند که آنها دروغ می‌گویند. برای آنها مهم نیست که چه محرومیتی را به کارگران و خانواده‌ی آنان تحمیل می‌کنند. مهم برای آنان این است که با انتقال ابزار تولید به مکانهایی که نیروی کار را به قیمت ناچیزی می‌توانند بخرند (کشورهای جهان سوم)، سودهای عظیم ناشی از استثمار نیروی کار را نصیب صاحبان سرمایه کرده و به حرص سیری ناپذیر انباشت سرمایه، ادامه دهند؛ برای آنها مهم نیست که این نیروی کار، ۲۵۰ میلیون کودک در کشورهای جهان سوم باشند که قطعنامه‌های غلاظ و شداد سازمان ملل هم در مورد حقوق کودکان برای خالی نبودن عریضه به‌تصویب رسیده‌باشند و نشانی از "انسان‌دوستی" نظام سرمایه‌داری جهانی! یا زنانی که نیروی کارشان به‌بهای ناچیزی خریده می‌شود و حتا مورد آزار جنسی قرار می‌گیرند!! از نظر صدور قطعنامه در مورد زنان نیز در سطح بین‌المللی سخن بسیار زده‌شده ولی حتا در پیش رفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری تجاوز به‌حقوق زنان پیوسته ادامه داشته‌است و در ایران نیز زنان بی‌حقوق‌ترین انسانها هستند.

در عرصه‌ی سیاسی به‌نام خدا یا قانون، حکومت اقلیت استثمارگر در اکثر کشورها توسط بورژوازی برقرار شده‌است. در ایران اطاعت از ولایت فقیه که نماینده‌ی خداست عین "انسانیت" قلمداد می‌شود که بالاتر و برتر از هرگونه دموکراسی است و اگر بعضا انتخاباتی صورت می‌گیرد و مجلسی برپا می‌شود، این مجلس با یک "حکم حکومتی" از کار می‌افتد و تبدیل به ناندانی می‌شود برای "خودی‌ها" که ۴ سالی از جیب مردم بخورند و دم فروبندند و شعار "وشاورهم فی‌الامور" را هم بر بالای سرشان آویزان کنند!!

با درهر سخنرانی بوش سردمدار سرکوبگران، شمارش تعداد دفعات استفاده‌ی نامشروع او از لغت دموکراسی، سرگرمی روزنامه نگاران شده‌است. در حالی که این نوکر بی‌فید و شرط نظام سرمایه‌داری نئو- لیبرالی حتا در کشور خودش با تقلب به‌ریاست جمهوری انتخاب می‌شود، از پاپ پاپ‌تر شده و دائم با خدا در تماس است! روزی در ویتنام جنوبی زیر نظر ارتش اشغال‌گر آمریکا، انتخابات برگزار می‌شود که گویا ۸۳٪ مردم در آن شرکت می‌کنند و کائوکی افسر مزدور و فاسد ویتنامی رئیس جمهور می‌شود (نیویورک تایمز ۴ سپتامبر ۱۹۶۷) و ارقام شرکت در انتخابات را بالا می‌برند تا نشانی باشد از "عظمت" دموکراسی سرنیزه‌ای امپریالیستی! و روز دیگر در عراق و بازمه زیر سرنیزه‌ی ارتش اشغال‌گر آمریکا، انتخابات راه می‌اندازند و چون در دستکاری آراء دیگر استاد شده‌اند، این‌بار آراء "ائتلاف واحد عراق" را که از بخش بزرگی از تشکلهای شیعه نماینده‌گی می‌کند، از ۵۶٪ به ۴۸٪ پائین می‌آورند تا این گروههای شیعه از جناح آیت‌الله سیستانی، که با رژیم ایران نیز گویا سروسری دارند، رویشان زیاد نشود و اکثریت مطلق را در مجلس تحمیلی عراق به‌دست‌نیاورده و کنترل

اوضاع را به دست نگرفته و نیروهای اشغال‌گر ابتکار عمل را داشته‌باشند (به‌نقل از نوروک نت اینفو ۲۱ فوریه)!

اما در این دهکده‌ی جهانی، انسانهای کارگر و زحمت‌کش مسیری غیر از مسیر بورژوازی را انتخاب کرده‌اند و آن مسیر دفاع از حق و عدالت و رهایی است، مسیری که از حیطه‌ی ضرورتها تا قلمرو آزادی انسانها از سلطه‌ی نظامهای طبقاتی ادامه‌دارد. به‌همین علت، هر جا که بوش و یا دیگر مدافعان نظام سرمایه‌داری فراملی‌ها پا می‌گذارند، با فریاد "برو، گمشو!" ای روبه رومی‌شوند که در خیابانها و میدانهای مراکز مالی جهان سرمایه‌ طنین دل‌نواز خود را می‌اندازد. نوکران سرمایه‌ مجبور می‌شوند در زیر چتر حمایتی پلیس و نیروهای مسلح جمع‌شده و داد سخن درباره‌ی استقرار دموکراسی در جهان سردهند. درحالی‌که آنها دست هم‌دیگر را خوانده‌اند و مسئله‌ شان تلاش برای کسب سهم هرچه بیشتر از کیک جهانی است و نه اتحاد "جهان‌آزاد به‌خاطر استقرار دموکراسی"!

مبارزاتِ بیش‌از پیش هم‌آهنگِ مردم جهان علیه امپریالیسم‌فراملی‌ها درحال‌اوج‌گیری جدیدی‌است و این امر خواب از چشمان امپریالیستها و نوکرانشان ربوده‌است. از جمله این که تازمانی‌که عرصه بر نیروهای متجاوز امپریالیستی در عراق تنگ نشده و شمارش جنازه‌ی سربازان آمریکائی (و یا بهتر است بگوئیم لاتین - آمریکائی) سر به هزاران نمی‌زد و جنبش مقاومت در عراق تا به این اندازه قدرتمند عمل نمی‌کرد، بوش در سخن‌رانیهایش علنا اعلام می‌کرد که آن کشورهای اروپائی که در جنگ تجاوزی شرکت نکرده‌اند، سهمی در "بازسازی" عراق نخواهند داشت. ولی امروز که در مخصه‌گیر کرده و منتظر فرصتی‌است تا با سرشکسته‌گی نیروهای مزدورش را به‌طور "آبرومندانه‌ای" از عراق بیرون بکشد، و یا راه‌حلی برای بحران عراق بیابد، دست طلب به‌سوی اروپائیان دراز می‌کند! عین این عمل‌کرد را نیز در مورد حاکمین جمهوری اسلامی و یا در برخورد به‌انها در مقاطع مختلف زمانی می‌توان مشاهده‌کرد. با پیشرفت جهان و مبارزه‌ی طبقاتی دیگر دست استثمارگران و ستمگران بیش‌از پیش رو شده‌است. مبارزه علیه این نظام جهان‌خوار درابعادی جهانی هرچه بیشتر دارد. شکل می‌گیرد و لذا کلیه‌ی نیروهای کمونیست و انقلابی جهان باید بیش از هر زمان دیگری این واقعیت رادرک کرده و برای هماهنگ ساختن و رهبری این مبارزه‌ی سرنوشت‌ساز، تلاش نموده و این امر را که "هرپدیده‌ی ارتجاعی را تا نرنی خودبه‌خود نمی‌افتد" (مائو)، مد نظر داشته و برای روبیدن نظام سرمایه‌داری حاکم برجهان، صفوف خود را متشکل و منظم‌تر سازند. "آینده درخشان است و راه پُریچ و خم"

* * * *

برخی از موضعگیریهای حزب در سه ماه اخیر:

۸ مارس، روز همبستگی مبارزاتی زنان، گرامی باد!

گرچه مبارزه‌ی زنان برای رهایی از قید و بندهای جوامع طبقاتی و مردسالاری قدمتی چند هزارساله دارد و پیوسته جریان داشته و تا رهایی کامل آنان ادامه خواهد یافت؛ اما ۸ مارس روزی است که در آن نه تنها زنان بلکه کلیه انسانهای کمونیست، مترقی و دموکرات، دوش به دوش زنان برای رهایی آنان، مبارزه کرده و خاطره‌ی کلیه‌ی زنانی را که در این راه جان داده‌اند، گرامی می‌دارند.

امروز نظام سرمایه‌داری و مردسالار حاکم بر جهان، با مبارزات پیگیر زنان و مردان آزادی‌خواه بیش از پیش رسوا شده و دیگر حاکمان و دستگاههای ایده‌نولوژیک آنان قادر به توجیه ستم و استثمار مضاعف در مورد زنان نیستند. نابودی این نظام ستم‌گر در گرو رهایی زنان است و بدین جهت فعالیت تهاجمی در این راستا، نه تنها لازم بلکه اجتناب‌ناپذیر است.

علیرغم دستاوردهایی که زنان در کشورهای پیش‌رفته‌ی سرمایه‌داری برای کسب آزادی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و سیاسی برابر، طی مبارزات طولانی، به دست آورده‌اند، هنوز هم در این جوامع تبعیضهای گوناگونی در محدود کردن حقوق زنان اعمال شده و زنان پیوسته قربانی هوی و هوس مردسالارانه شده و مورد ضرب و شتم، تجاوز و قتل قرار می‌گیرند و بعضا مجبور به روی‌آوری به‌زنده‌گی مخفی و بی‌نام و نشان می‌شوند که لکه‌ی ننگی است بر دامن نظام فاسد و زورگویی حاکم موجود که خود را دموکراتیک قلمداد می‌کند!

در ایران بی‌حقوقی زنان باز هم بیشتر بوده و رژیم پلید جمهوری اسلامی از ایران جهنمی به تمام معنا برای زنان درست کرده است. تمام تلاش حاکمان این است که زنان در برابر نظام برده‌وار مردسالاری مذهبی، سر فرود آورده و با جاری ساختن ستم بر زنان، دارند کل جامعه را از نظر حقوق انسانی و اجتماعی به عصر حجر برمی‌گردانند تا استثمار افسارگسیخته‌ای را برقرار نمایند. تشدید خفقان در جامعه از مسیر تشدید فشار بر زنان می‌گذرد.

اما مبارزه‌ی زنان شیردل ایران در مقابل این فشارها، طی ۲۶ سال حیات ننگین جمهوری اسلامی، ادامه یافته و تبدیل به موج توفنده‌ای شده‌است که حاکمان قادر به خلاصی از آن نیستند.

به مبارزات زنان باید خوش‌آمدگفت و دوش به‌دوش‌آنان و برای تحقق آزادی آنها مبارزه کرد. جهان آزاد فردا، فارغ از استثمار و استبداد و هر نوع ستم انسان بر انسان، درگرو این مبارزه است و برقرار ساختن سوسیالیسم و حکومت شورائی نیز تنها با شرکت فعال زنان امکان‌پذیر می‌باشد. نقش زنان در رهائی کل کارگران و زحمت‌کشان از زیر یوغ جامعه طبقاتی اهمیت درجه‌ی اولی دارد. اما پیروزی در این مبارزه در گرو متشکل شدن و مبارزه متحد زنان و مردان کارگر و زحمت‌کش و در پیشاپیش آنها کمونیستهاست.

۸ مارس امسال را با شعارهای: نه به اعدام و سنگسار زنان، نه به پوشش اجباری، نه به‌جداسازی زنان و مردان، نه به تبعیضهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و آری به دفاع از آزادی و عدالت اجتماعی برگزار کنیم.

گرامی‌باد ۸ مارس، روز جهانی زنان!

مرگ بر رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی ایران!

زنده‌باد آزادی، زنده‌باد سوسیالیسم!

۱ مارس ۲۰۰۵ - ۱۱ اسفند ۱۳۸۳ - حزب رنجبران ایران

*

برگشت به ماقبل تاریخ!

باردیگر امروز زلزله‌ای تنها به‌قدرت ۶.۴ ریشتر جان‌سدها نفر از هم‌میهن‌انمان را در اطراف شهر زرنند گرفت؛ هزاران نفر زخمی به‌جا گذاشت؛ و نزدیک به ۲۰ ده را تقریباً به کاملی ویران کرد. و این در شرایطی است که بعد از گذشت بیش از یک‌سال از بروز زلزله در بم، هنوز کمکهای اولیه نیز به‌مردم فلاکت‌زده‌ی این شهر و علیرغم انبوه کمکهای داخلی و خارجی، صورت نگرفته‌است!

در جهان امروز و با دانشی که بشر دارد، جلوگیری از خرابی‌های زلزله‌های به‌قدرت ۷ ریشتر نیز کاملاً میسر است. اما درکشور پلازده‌ی ما که مشتی شیاد مذهبی بر سر حکم هستند و هر اتفاق طبیعی از این نوع را کار خدا دانسته و بلائی می‌نامند که ناشی از غضب خداست، نه تنها کاری جدی صورت نمی‌گیرد بلکه مردم بلا زده‌ی ما نیز مغبون شده و برای جلوگیری از غضب خداوندی باید باز هم بیشتر صدقه و خمس و نکات به‌جیبهای گشاد ملایان بریزند!

روزی، اندک بارنده‌گی باعث جاری شدن سیل می‌شود و منطقه‌ی گلستان را اعم از آبادی‌ها و مزارع نابود می‌کند؛ روز دیگر بارش برف پیش‌رفته‌ترین منطقه ایران - گیلان - را به‌کام خود می‌کشد و زلزله نیز تبدیل به‌حادثه‌ای عادی شده‌است که مکرر در مکرر جان مردم فقیر و زحمت‌کش را می‌گیرد درحالی‌که جلوگیری از این حوادث طبیعی و به حداقل رساندن صدمات، کار چندان مشکلی نیست و تمام دانش ضروری و امکانات جهت جلوگیری از این فاجعه‌ها در ایران موجود است.

اما برای کسانی که در رابطه با مردم، پیوسته "انا الیه راجعون" را تبلیغ می‌کنند و زنده‌گی شاهانه برای خود فراهم می‌سازند، خدمت به مردم فقط بر روی منبرها برزبان رانده می‌شود و نه در واقعیت. وقت آنها تنگ است و باید هرچه می‌توانند مردم و ثروتهای طبیعی ایران را چپاول کنند و در باتکهای خارجی انبار نمایند تا فردا که خشم مردم زجر دیده ما بر سرشان فرود آمد در غرب "کافر" به زنده‌گی شاهانه‌شان ادامه دهند!

تنها راه خلاصی از این همه مصیبتی که روز شب و طی سالها و قرن‌ها بر مردم کارگر و زحمت‌کش وارد شده و جان و مال آنها را گرفته‌است، پایان دادن به حاکمیت نظامهای استثمارگری است که در لفافه‌ی شاه و دین و یا امروزه در پوشش خدایسندانه‌ی "دموکراسی" عرصه را بر آزادی سازنده‌گان اصلی نعمات مادی و معنوی جامعه بشری و از جمله ایران، تنگ کرده‌اند.

حزب رنجبران ایران به باز مانده‌گان مصیبت وارده بر مردم در منطقه‌ی کرمان و زرنده، تسلیت گفته و از کلیه‌ی هم‌وطنان می‌خواهد که مستقلاً به‌کمک مصیبت زده‌گان بشتابند، از کانال ارگانهای دولتی ذره‌ای کمک نفرستند و صدای اعتراضشان را علیه حاکمین هرچه راست‌ساخته و برای براندازی این نظام منحوس متشکل شوند. وگرنه ما شاهد خطرات به‌مراتب بیشتر از زلزله‌ی اخیر را در آینده خواهیم بود.

۴ اسفند ۱۳۸۳ - حزب رنجبران ایران



از تاریخ بیاموزیم!

(به مناسبت ۲۶ مین سال‌گرد انقلاب بهمن ۵۷)

۶۰ سال پیش در چنین روزهایی ارتش سرخ شوروی پس از آغاز تعرض استراتژیک، در آوردن شهر مقاوم و قهرمان استالین‌گراد از محاصره‌ی ارتش متجاوز نازیسم هیتلری و وادار به عقب‌نشینی کردن آن، در ۲۷ ژانویه‌ی ۱۹۴۵ (۸ بهمن ۱۳۲۳)، بازداشت‌گاه مخوف آشویتس واقع در لهستان را که در آن بین ۱ تا ۱,۵ میلیون انسان جان باختند و یا زنده‌زنده در کوره‌های آدم‌سوزی تبدیل به‌خاکستر شدند، از

لوت وجود جانیان هیتلری پاک کرد و به اندک بازمانده‌گان رنجور آن نوید آزادی داد. ارتش سرخ اما نبرد خود را تا سقوط برلین در ژوئن ۱۹۴۵ و تسلیم متجاوزان هیتلری ادامه داد.

۶۰ سال پیش در چنین روزهایی ارتش سرخ توده‌ای چین تحت رهبری حزب کمونیست چین مناطقی را با جمعیت نزدیک به ۱۰۰ میلیون نفر، از لوت وجود ارتش متجاوز فاشیسم ژاپونی و ارتش مرتجعین حاکم بر چین، پاک نمود. ارتش سرخ ۹۱۰ هزار نفری چین با کمک ۲،۲ میلیون پارتیزان، خود را برای نبرد نهایی جهت بیرون راندن ارتش ژاپون از چین، آماده نمود. دولت شوروی در ۸ اوت ۱۹۴۵ به ژاپون اعلان جنگ داد و نبرد در ۹ اوت شروع شد. ۱۰ اوت، دولت ژاپون تسلیم شد. جنگ مقاومت ضدژاپونی به جنگ داخلی در چین تغییر جهت داد و نهایتاً در اول اکتبر ۱۹۴۹ ایجاد جمهوری خلق چین توسط مائو تسه دون اعلام شد.

هرکسی که به واقعیات تاریخی احترام بگذارد، نمی‌تواند منکر آن شود که این پیروزیهای عظیم تاریخی، بدون رهبری احزاب کمونیست شوروی و چین، ممکن بود.

۲۶ سال پیش در چنین روزهایی جنبش توفنده‌ی مردمی در ایران می‌رفت تا با قیام بهمن ۱۳۵۷ تومار رژیم سلطنتی ارتجاعی را گسسته و فریاد استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی را در سراسر ایران طنین‌انداز نماید. اما ثمره‌ی جان‌فشانیهای مردم و نیروهای سیاسی مبارز و ضد رژیم سلطنتی توسط دارودسته‌ی خمینی، در هم‌دستی با امپریالیسم به تاراج رفت. آتش خشم طبقات ارتجاعی حاکم که مهر اسلامی را جهت تحمیق مردم بر پیشانی خود کوبیده بودند، در لهیب و قامت جمهوری اسلامی و ولایت فقیه، دامن مردم را در اقصا نقاط ایران گرفت و سوزاند. دارودسته‌ی جبار و خون‌خوار خمینی دست‌آوردهای انقلاب را یکی پس از دیگری نابود کردند و کشتی زنگ‌زده خود را بر روی دریای خون ریخته شده‌ی مردم کارگر و زحمت‌کش به حرکت درآوردند.

هرکسی که به واقعیات تاریخی احترام بگذارد، نمی‌تواند منکر آن شود که شکست انقلاب بهمن و به‌عقب کشیده شدن چرخ تاریخ ایران، ناشی از فقدان رهبری آگاه، مبارز، پیش‌رو و مورد قبول توده‌های وسیع مردم بود. تاریخ ایران به‌کرّات نشان داده‌بود که آزادی اکثریت عظیم مردم، تحت رهبری نیروهای سیاسی بورژوائی و خرده‌بورژوائی، ممکن نیست زیرا که این طبقات و اقلیت‌های سیاسی‌شان به‌منظور حفظ مناسبات استثمارگری متکی بر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و مبادله است و آزادی را تنها و تنها در این چارچوب درک می‌کنند.

هم‌اکنون درحالی‌که توده‌های وسیع مردم اعم از کارگران و زحمت‌کشان، زنان، جوانان، معلمان، پرستاران و ... با اعتصابات و اعتراضات مکرر در مکرر خود راه مبارزه با رژیم حاکم را نشان می‌دهند که همانا اعتصاب سراسری و تبدیل آن به قیام

توده‌ای است، نیروهای وابسته به بورژوازی و خرده‌بورژوازی قشر بالا، به‌جای اعلام همبستگی با این مبارزات به‌طناً پوسیده‌ی پارلمان‌تاریسم و رفراندوم چسبیده و تلاش می‌کنند تا مسیر مبارزه‌ی انقلابی توده‌ها را منحرف ساخته و بار دیگر آنان را به‌سوی سرابی دیگر به‌نام و تحت بهانه‌ی رسیدن به آزادی، بکشانند.

اما اشتباه است اگر تصور شود که اشکال فقط در میان نیروهای مدافع طبقات بالای جامعه است. نیروهای سیاسی چپ که خود را مدافع کارگران و زحمت‌کشان معرفی می‌کنند نیز به‌جای آموختن از حرکت همبسته‌ی کارگران و زحمت‌کشان در صورت فراموش کردن اصول تئوریک پرولتاریا- و رفتن به‌پای وحدت اصولی، جهت ایجاد ستاد سیاسی پیش رو پُرفدرت و واحد رهبری کننده‌ی پرولتاریا جهت تحقق انقلاب سوسیالیستی، کسب قدرت توسط کارگران و زحمت‌کشان، استقرار حاکمیت شورائی و از بین بردن مناسبات استثماراری متکی بر نظام کارمزدی و از خود بی‌گانه‌گی انسانها، بیش از پیش بر فرقه‌گرایی دامن زده و حفظ و ایجاد فرقه‌ها را مقدس‌تر از ایجاد تشکلی واحد، توانا و با کیفیت، دانسته و در عمل آب به آسیاب نیروهای غیرپرولتری می‌ریزند و ابتکار عمل را در مبارزه از دست داده‌اند و به پیام شادباش فرستادن به کارگران مبارز در صحنه فئاعت کرده و وظیفه‌ی دیگری برای خود قائل نیستند.

حاصل چنین وضعی تداوم وضع جهنمی موجود بوده و یا در صورت ضرورت، تغییراتی سطحی در حاکمیت و دست به دست شدن آن خواهد بود و مبارزات طبقاتی کارگران و زحمت‌کشان نیز از دایره‌ی تنگ و منحوس تکرار، فراتر نرفته و رنج و درد توده‌های مردم ادامه خواهد یافت. چنین است درس عمده‌ای که از شکست انقلاب

بهمن باید گرفت . ۹ بهمن ۱۳۸۳- حزب رنجبران ایران

*

جدال کارگران با حاکمین، جدال مرگ و زنده‌گی است!

مبارزه‌ی کارگران و زحمت‌کشان ایران علیه کارفرمایان و حاکمین روبه‌افزایش است. در چند هفته‌ی اخیر اعتصابات و تظاهرات کارگری، حداقل در بیش از ۱۳ کارخانه، جهت احقاق حقوق پایمال شده‌ی کارگران صورت‌گرفته و رژیم از ترس اوج‌گیری این مبارزات به‌شیوه‌ی سرکوب متوسل شده که آخرین نمونه‌ی آن حمله‌ی وحشیانه به کارگران معترض نساجی فومنات در روز شنبه ۳ بهمن ماه است که با زخمی و مصدوم کردن حداقل ۵ کارگر، که به بیمارستان منتقل شدند، همراه بوده است. کاربه‌دستان رژیم به‌علاوه، پس از اعتراضات مختلف نهادهای کارگری خارجی و

داخلی علیه دستگیری فعالین کارگری در جریان تظاهرات اول ماه مه امسال، به دنبال مدتی دست به دست کردن و جنگ اعصاب راه انداختن، این فعالین را یکی پس از دیگری به دادگاههای فرمایشی کشانده اند. اولین جلسه دادگاه محمدصالحی در ۱۳ بهمن ماه در شهر سقز برگزار شد و قرار است دادگاه محمد عبدی پور و جلال حسینی به ترتیب در ۱۸ و ۲۶ بهمن ماه برگزار گردند و طبق معمول رژیم می خواهد اینان را که گناهی جز دفاع از حقوق مشروع کارگران نداشته اند با اتهامات واهی به زندان فرستاده و از فعالیت آنها جلوگیری نماید. سردمداران رژیم همچنین به معلمان و پرستاران زحمتکش جواب سر بالا داده و از پرداخت حقوق حقه آنها طفره می روند. در چنین وضعی ضروری است کارگران هر چه متحدتر و یکپارچه تر مبارزات خود را پیش ببرند. تجربه مبارزات خود کارگران نشان می دهد که در صورت اتحاد و ایستادگی شان، قادر می شوند که غول فاسد و پاگلی حاکم را وادار به عقب نشینی کنند. اما پیروزی نهایی این مبارزه در گرو سرنگونی این رژیم به دست آنان است و تا آن زمان نظام سرمایه داری حاکم، تا آن جا که بتواند، حقوق اکثریت عظیم مردم را پایمال خواهد کرد. متحدا به دفاع از مبارزات کارگران و زحمت کشان و فعالین کارگری برخیزیم!

مرگ بر رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی ایران!

رهائی کارگران و زحمت کشان در گرو سرنگونی نظام سرمایه داری حاکم است!

سوسیالیسم تنها بدیل آزادی و رهائی کارگران و زحمت کشان است!

۱۳ بهمن ماه ۱۳۸۳ - حزب رنجبران ایران

*

به رفقای کمیته خارج از کشور حزب کمونیست ایران

رفقای گرامی سلام. دعوتنامه مورخ ۲۱ ژانویه ۲۰۰۵ شما را در مورد شرکت در مراسم گرامی داشت روز کومه له را دریافت داشتیم. با تشکر از شما، سعی خواهیم کرد در این مراسم شرکت کنیم. ضمنا پیامی هم داریم که بدینوسیله برایتان ارسال می داریم:

به رفقای کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

۲۶ بهمن، روز کومه له را به شما و از طریق شما به کلیه اعضای حزب و به ویژه اعضای کومه له - تشکیلات کردستان حزب کمونیست - تبریک می گوئیم. کومه له یکی از قدیمی ترین تشکلهای جنبش کمونیستی نوین ایران است که طی ۳۵ سال فعالیت پرشور مبارزاتی اش و علیرغم گذراندن دورانهای سخت جدال درونی و بیرونی و بروز انشعابات مکرر، توانسته است در دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان ایران و برانداختن ستم ملی در کردستان - هم در دوران رژیم سلطنتی و

هم جمهوری اسلامی - پافشاری کرده، در صف اول به مبارزه پرداخته و جانبازانه گان زیادی را در راه آرمانش فدا کند.

اما همانطور که می دانید صف کمونیستها هنوز پراکنده است و آرزوی بنیان گذاران کومه له در مورد متحد کردن کمونیستها در حزب واحد و سراسری کمونیست ایران به تحقق نرسیده است.

باتوجه فرقه گرایی موجود، مبارزه با آن و طرد تنگ نظریهای موجود «من اول» و تحقق وحدت پیشروان طبقه کارگر شرطی مهم در وحدت دادن به صف پراکنده مبارزات کارگران و زحمتکشان می باشد. بدون چنین وحدتی نیز تحقق انقلاب سوسیالیستی، استقرار حکومت کارگری و پیش بردن مناسبات سوسیالیستی قابل تصور نیست. در این راه سترک کمونیستی موفقیت شما را خواستاریم .

۷ بهمن ۱۳۸۳ - از طرف حزب رنجبران ایران - ابراهیم

*

پیام بهبرگزارکنندگان ۳۴ مین سالگرد رویداد سیاهکل

رفقای گرامی تاریخ مبارزه طبقاتی ایران بهویژه در ۱۰۰ سال اخیر شاهد مبارزات مسلحانه و قیامهای متعدد مردم جان به لب رسیده ایران در مقابله با رژیمهای مستبد و خونخوار حاکم بر آن، بوده است که حمله به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل توسط گروهی از روشنفکران انقلابی در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ از آن جمله است.

شرکت کنندگان در این حمله، در شرایط حاکمیت رفرمیسم فرمایشی و مبتنی بر استبداد سلطنتی، گرچه دستگیر و شکنجه شدند و قهرمانانه در برابر جلادان رژیم سلطنتی ایستادند و جان باختند؛ اما مبارزه‌ی آنان پیام‌آور این واقعیت بزرگ و اثبات‌شده تاریخی بود که " قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می‌آید" و سرنگونی طبقات استثمارگر حاکم و داغان کردن ماشین دولتی سرکوبگر آنان، جز با قهر انقلابی ممکن نیست.

این تجربه همچنین بار دیگر ثابت نمود که مبارزه مسلحانه بدون پشتوانه توده‌ای فعال طبقات استثمار شونده و ستمدیده و توسط آنان و بدون سازمانی سراسری که قابلیت تئوریک و عملی هدایت مبارزه توده‌ها را داشته باشد، سازمانی که پیوند فشرده‌ای با جنبش کارگران و زحمتکشان داشته و جنبش مسلحانه آنان را هدایت کند، علیرغم فداکاری و جانبازیهای بسیار، قادر به رساندن مبارزه به پیروزی نهائی نیست.

جنبش رادیکال روشنفکران انقلابی و چپ در آن مرحله تاریخی، کفاره‌ی گناهان راست روانه آن بخش از جنبش چپ ایران را داد که در قالب رویزیونیسم، همزیستی مسالمت‌آمیز و گذار مسالمت‌آمیز مبارزات انقلابی مردم را به رفرمیسم و سازش طبقاتی گشانده بود.

امروز، باتوجه به مجموعه تجارب غنی مبارزات مسلحانه‌ی ناموفق در دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ و با توجه به عدم توانائی سازمانهای مختلف سیاسی چپ در هدایت و پیشبرد مبارزات مسالمت‌آمیز و قهرآمیز و نیز به خاطر احترام به صدها و هزاران انسان مبارزی که جان خود را قهرمانانه برای رهائی انسانها فدا کرده‌اند، ضروری است با آموختن از تجارب خونین آنها و در راستای آموزش کمونیسم علمی دایر بر اینکه "برای انقلاب کردن احتیاج به حزبی انقلابی هست..."، مشترکا در خدمت به تحقق این امر در جریان شرکت در مبارزات توده‌ای موجود، بکوشیم.

گرامی باد یاد جانباخته‌گان خیزش ۱۹ بهمن ۱۳۴۹!

۲۷ بهمن ۱۳۸۳- از طرف حزب رنجبران ایران - ابراهیم

* * *

جنبش‌کارگری - ایده‌آلها، واقعیتها، سیاستها و تاکتیکها!

جنبش‌کارگری، بدون‌آگاهی پیش‌روانش از منافع کوتاه‌مدت و درازمدت این جنبش و بدون اتخاذ سیاستها و تاکتیکهای منطبق با شرایط رشد مبارزه‌ی کارگران، قادر به پیش‌روی نبوده، درجاذبه و یا با شکست روبه‌رومی‌شود. اما تداوم تضاد کار و سرمایه باعث می‌شود که این جنبش تعطیل بردار نبوده و به‌همین علت، پیش‌روان جنبش کارگری، با آموزش از تجارب مثبت و منفی گذشته و بررسی وضعیت مشخص، می‌کوشند تا آنرا در مسیر درست حرکت به سوی پیروزی، هدایت کنند.

کمونیستها عاردارند نظرات خود را پنهان کنند. در عین حال آنها عاردارند نظرات خود را که متکی بر تحلیل عینی و طبقاتی از اوضاع نباشند، سرلوحه‌ی اعمالشان قرار دهند. به‌سیر تحولات نظری آنها نگاهی بیاندازیم:

مبارزات تئوریک و عملی مارکس و انگلس علیه آنارشیستها، آنارکوسندیکالیستها، رفرمیستها و افشای انواع سوسیالیستهای فئودالی، بورژوائی، خرده‌بورژوائی و تخیلی در جنبش کارگری، کمک عظیمی به‌رشد مبارزات آگاهانه و انقلابی طبقه‌ی کارگر در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم کرد.

جنبش کارگری اروپا پس از یک‌گام گذاشتن به‌پیش در آن زمان، بعد از درگذشت مارکس و انگلس، و ادار به دوگام عقب‌نشینی شد که توسط اپورتونیستها و رویزیونیستهای انترناسیونال دوم که در راس جنبش کارگری بودند، طراحی شده بود. اینان در عصر تکوین و تولد انحصارات سرمایه و غالب شدن سرمایه‌ی مالی در هدایت نظام تولیدی-سیاسی کشورهای سرمایه‌داری، چنان رفرمیسم و سازش‌طبقاتی‌ای را به جنبش کارگری تحمیل نمودند که حرکت انقلابی طبقه‌ی کارگر، از مسیر اصلی‌اش در کسب قدرت،

خارج شده و در بی راهی سازش طبقاتی افتاد - البته تقسیم بخش کوچکی از مافوق سود بدست آمده از غارت ملل دیگر جهان توسط امپریالیسم در بین کارگران و روشنفکران حزبی پارلمان نشین، زمینه مادی را برای بروز چنین گرایشی تا حدودی هموار ساخته بود. اثرات مخرب این انحراف در جنبش کارگری چنان زیاد بود که جنبش انقلابی کارگری مجبور به عبور از مسیر بسیار پرپیچ و خم مبارزاتی شد.

تنها جنبش کارگری روسیه تحت رهبری بلشویکها و در راس آنها لنین بود که با مبارزه علیه اپورتونیزم و رویونیسم کائوتسکی و شرکاء و مبارزه علیه سوسیالیسم بورژوائی و خرده بورژوائی منشویکها و سوسیال رولوسیونرها و سانتریسم تروتسکیستها، توانست انقلاب کارگری را به پیروزی رساند و با درهم شکستن ماشین دولتی مخوف تزاریسم، یکی از پایگاههای قدرتمند ارتجاع فنودال - امپریالیستی را در شرق اروپا، از میان بردارد. انقلاب پرولتری توانست مجددا گامی به پیش بردارد. اما با انتقال مرکز انقلاب از اروپا که از وضعیت عینی صف آرائی طبقاتی در عصر امپریالیسم ناشی شده بود به شرق، عواقب سختی به جنبش کمونیستی و کارگری تحمیل شد. به طوری که جنبش انقلابی پرولتاریای روسیه تحت رهبری حزب کمونیست شوروی، علیرغم پیروزیهایی که بافداکاریهای عظیم کارگران و زحمت کشان شوروی بدست آمده بود، با مقاومت و توطئه امپریالیسم، بورژوازی شکست خورده روسیه و افشار بالای خرده بورژوازی - که بخش مهمی از مردم شوروی را تشکیل می داد - و به علاوه از طریق درآمدن در قالب "گرگ در لباس میش"، اینان به تخریب دژ سوسیالیسم از درون (تخریب در دولت و حزب کمونیست) پرداختند و اشتباهات و انحرافات ایده‌ئولوژیک، تئوریک، سیاسی و سبک کاری رهبری حزب کمونیست نیز زمینه را برای **سه گام عقب نشینی**، فراهم نمود.

با شلیک توپهای انقلاب اکتبر و نوید آزادی که این انقلاب به ملل تحت ستم روسیه و جهان داد، تحرک نوینی در این کشورها برای رهائی از یوغ امپریالیسم، استعمار و ارتجاع، به پشتوانه دژ سوسیالیسم، به وجود آمد. کمونیستهای این کشورها در شرایط باز هم سخت تری نسبت به روسیه، امر رهبری توده های وسیع مردم و عمده تا دهقانان را در مبارزه علیه فنودالیسم و امپریالیسم و سرمایه داری کمپرادور، بدست گرفتند. ستیز پیچیده ای بین پرولتاریا و بخشی از بورژوازی متوسط در این کشورها برای به پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک در گرفت و ناپیگیری و سازش کاری این بورژوازی در رابطه با امپریالیسم و فنودالیسم، پیش روی انقلاب دموکراتیک را طولانی تر ساخت و در پیش روی سوسیالیسم مشکلات عظیمی آفرید.

پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در چین تحت رهبری حزب کمونیست چین و در راس آن مائو، دورنمای جدیدی را در برابر اکثریت عظیم مردم کشورهای تحت سلطه و عقب مانده باز نمود. اما این پیروزی که گامی به پیش در انقلاب پرولتری در چین بود

با مقاومت بورژوازی و خرده‌بورژوازی چین و تحریکات دائمی امپریالیستها و رویونیستها روبه‌رو شد. مبارزه‌ی طبقاتی در جلوگیری از پیش‌روی سوسیالیسم در چین حدت یافت و تدابیر انقلاب فرهنگی، به‌دلیل اشتباهات چپ‌روانه‌ای که در پیش برد آن رخ داد، موفق به سرکوب طبقات ارتجاعی داخلی نشد و عقب‌نشینی سه‌گامی انقلاب پرولتری در چین نیز پس از ۲۵ سال مبارزه و مقاومت سرسختانه‌ی پرولتاریای چین در برابر بورژوازی، آغاز گردید.

این تجارب مثبت و منفی به‌عیان نشان‌دادند که در حرکت کارگران جهان برای کسب قدرت و از بین بردن استثمار و ستم‌های گوناگون طبقاتی، تئوری‌ها، برنامه‌ها، سیاستها، سازمانده‌ی‌ها، سبک کارها در عمل نقش عظیمی در پیروزی یا شکست این جنبش، دارند. کلیه‌ی ایده‌آلها، سیاستها، تاکتیکها و سبک کارها چنانچه با در نظر گرفتن واقعیتها به‌دست‌آمده و قابل اجرا باشند، باعث پیروزی گشته و قابل استناد و به‌کارگیری می‌باشند و برعکس آن ایده‌آلها، سیاستها، تاکتیکها و سبک کارهایی که پایه‌ی مادی نداشته و تراوشات ذهنی بوده و یا ناشی از جمع‌بندی ناقص و یک‌جانبه از تجارب جنبش کارگری باشند، شکست را به‌جنبش کارگری تحمیل می‌کنند و به‌این اعتبار قابل استناد و به‌کارگیری جز در حد معلم منفی، نیستند.

تاریخ جنبش کارگری چنانچه مختصراً دیدیم، نشان می‌دهد که این جنبش در مسیر پریچ و خمی سیر می‌کند که مملو است از مبارزه و سازش، پیش‌روی و عقب‌نشینی، ایست کردن و بررسی تجارب و رشد جهش‌آسا. بدین ترتیب ایده‌آلیستهای ماکزیمالیست - هرچند هم که پیش نهادانشان ظاهراً زیبا و "خداپسندانه" باشد و یا اپورتونیستهای مینیمالیست که خود را غرق در تاکتیک کرده و استراتژی جنبش کارگری را نمی‌بینند، هردوی آنها جنبش کارگری را به سمت انفراد و سازش طبقاتی می‌کشانند و در عمل آب به‌آسیاب بورژوازی ریخته و جلو پیش‌روی جنبش کارگری را می‌گیرند. به‌ذکر چند نمونه در اثبات این مدعا بسنده می‌کنیم:

- کمونیستها معتقدند که دولت آلت سرکوب طبقه‌ی حاکم است که باید از میان برداشته شود. اما برای از بین بردن آن باید دولت اکثریت استثمارشونده جای دولت اقلیت استثمارگر تشسته و زمینه را برای اضمحلال آن فراهم سازد. اما آنارشیستها می‌گویند که دولت را باید با یک ضربه نابود کرد تا جامعه بشری از وجود آن آسیب نبیند. مبارزه‌ی مارکس و انگلس علیه نظرات آنارشیستی در درون انترناسیونال کارگری، باعث شد تا این نظریه‌ی ماکزیمالیستی از دستور کار جنبش کارگری خارج شود.

- مارکس و انگلس با تحلیل از وضعیت کشورهای سرمایه‌داری در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم و با توجه به‌اینکه انقلاب پرولتری خصالتی جهانی دارد و پایه‌های مادی آن در این کشورها فراهم‌تر است شروع انقلاب جهانی را از این کشورها ذکر می‌کردند. لنین با تحلیل از تضادهای جهان در عصر امپریالیسم و به‌وجود آمدن حلقه‌های ضعیف در

زنجر اسارت جهان توسط امپریالیسم، احتمال پیروزی انقلاب در این حلقه‌ها را خاطرنشان ساخت و انقلاب اکتبر روسیه را به پیروزی رهبری کرد. اما اپورتونیستهای انترناسیونال دوم نظیر کائوتسکی و شرکاء که غرق در پارلمانتاریسم شده بودند به نقد بی‌امان انقلاب اکتبر پرداختند و علیرغم این‌که در رفرمیسم و سازش طبقاتی غسل تعمید می‌دیدند، در ظاهر مدافع نظر مارکس و انگلس خود را جازدند و تغییر اوضاع جهان را در نظر نگرفتند و درجا زدند.

– پس از پیروزی انقلاب اکتبر و در شرایطی که شوروی تحت محاصره‌ی کشورهای امپریالیستی قرار داشته و با جنگ داخلی و مقاومت ارتشهای پراکنده‌ی تزاری روبه‌رو بود و انقلاب روسیه نمی‌توانست با شتاب اولیه پیش برود، تروتسکیستهای تا دیروز سانتزیست لباس چپ پوشیدند، مخالف هرگونه عقب‌نشینی یا سازش موقتی با دشمنان شده و به‌اعتبار "دائمی بودن" انقلاب، ادامه‌ی آن را در دیگر کشورهای اروپائی خواستار شدند. این چپ‌روی در صورت تبدیل شدن به‌خط حزب کمونیست باعث آن می‌شد که انقلاب روسیه درنطفه خفه شود و ماکزیالیسم تروتسکیستی در خدمت بورژوازی عمل‌کند. با مبارزه‌ی بلشویکها این خط نتوانست جنبه‌ی عملی بیابد.

– مائو با تحلیل از وضعیت چین پس از پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، گفت که گرچه چین کشوری است نیمه مستعمره - نیمه فئودال که بیش از ۸۰٪ مردم آن دهقانند، اما با توجه به ضعف بورژوازی چین و وابستگی بورژوازی کمپرادر به امپریالیسم، انقلاب دموکراتیک چین که اساساً انقلاب ارضی است تنها تحت رهبری پرولتاریا می‌تواند پیروز شده و به سوسیالیسم گذار کند. انقلاب چین پیروز شد. اما تروتسکیستها در چین گفتند که باید رو به پرولتاریای شهری داشت که تنها کمتر از ۱٪ مردم چین را تشکیل می‌داد و شروع به‌خراب‌کاری در پیش‌روی انقلاب چین نمودند و حتا به‌دشمن پیوستند. ذهنی‌گری چپ عملاً در خدمت ارتجاع چین قرار گرفت.

– تجربه‌ی کار در انترناسیونال اول که عمده‌تا مرکب از نماینده‌گان سندیکا‌های کارگری اروپا بودند، نشان داد بدون تشکیل احزاب پیش‌رو کارگری توسط پیش‌روان جنبش کارگری، هدایت جنبش کارگری، با توجه به این‌که طبقه‌ی کارگر از بخش عمده عقب‌مانده، بخش میانی و تعداد اندکی از پیش‌روان کارگری تشکیل شده، ممکن نیست و تشکیل این احزاب در دستور کار پیش‌روان جنبش کارگری قرار گرفت. بیش از یک قرن است که احزاب پیش‌رو کارگری به‌وجود آمده و جنبش کارگری را رهبری کرده‌اند و به پیروزی‌ها و شکست‌هایی دچار شده‌اند. اشتباه در مبارزه‌ی طبقاتی امری است اجتناب‌ناپذیر که ناشی از عدم تحلیل مشخص از شرایط مشخص در هر برهه‌ای از زمان می‌باشد. اما بروز این اشکالات باعث شده‌اند که امروز، به‌جای تحلیل دقیق از علل پیروزی‌ها و شکست‌ها جهت اصلاح اشتباهات، عده‌ای از مدعیان کمونیست امروزی، یا جنبشی شده و به ردّ حزبیت می‌پردازند و یا موضعی سانتزیستی گرفته و

تعدد احزاب چپ و مدعی کمونیست بودن را مطرح می نمایند و پرولتاریا را از داشتن سر رهبری کننده منع نموده و سرهای متکی بر یک بدن را که جز سردرگمی حاصلی نمی توانند داشته باشند، پیش می کشند. نتیجه‌ی این خط انحلال طلبانه این بوده که هر جا به کار بسته شده، جز آشفته‌گی در جنبش کارگری، حاصلی نداده است.

- جنبش شورائی برای اولین بار در تاریخ در جریان انقلاب ۱۹۰۵ روسیه زاده شد و لذا محصول دورانی انقلابی بود که با شکست این انقلاب فعالیتش خاموش شد. این امری چندان عجیب نبود که استبداد تزاری که از قبول سندیکاهای کارگری امتناع می کرد، تن به فعالیت شوراها که خواستهای سیاسی داشتند، ندهد. پس از انقلاب مارس ۱۹۱۷ در روسیه و سرنگونی تزاریسیم، شوراها کارگران و سربازان و دهقانان جان تازه‌ای گرفتند و انقلاب اکتبر را در همان سال به پیروزی رساندند. مدتی بعد از پیروزی انقلاب شوراها و سندیکاهای کارگری درهم ادغام شدند و با رشد بوروکراسی در حزب و دولت شوروی، شوراها نیز در این بوروکراسی غرق شدند.

تاریخ نشان داد که شوراها تافته‌ی جدا بافته نیستند و سیاستها و نظرات حاکم بر عمل آنها در سیر حرکت آنها در مراحل، نقش تعیین کننده دارند.

در ایران نیز گره تشکلهای صنفی کارگران قدمتی طولانی داشته و از بدو تولد تحت رهبری پیشروان کارگری و مشخصا کمونیستها قرار داشته‌اند، اما ناشی از سرکوب مستمر نظامهای سلطنتی و جمهوری اسلامی، کارگران از داشتن حق تشکلیابی تا به امروز محروم مانده‌اند. اتحادیه‌های موجود نیز بسیار بی‌رمق بوده و به جز در شرایط مساعد بعد از شهریور ۱۳۲۰ و سرنگونی دیکتاتوری رضاشاهی که شورای متحد مرکزی زیر رهبری حزب توده تشکیل شد و پس از قدغن کردن فعالیت آن حزب در اواخر سال ۱۳۲۷ و شروع حمله‌ی سرکوب‌گرایانه، این شورا نیز از نشاط افتاد و تنها تعداد اندکی از سندیکاها این‌جا و آن‌جا و به مثابه نقشی بردیوار باقی ماندند. در دهه‌ی ۱۳۴۰ و به علت شکسته شدن جو سرکوب عریان، اتحادیه‌های کارگری دوباره شروع به شکل گیری نمودند، اما رژیم شاه با توجه به تجارب گذشته‌ی جنبش کارگری، در دهه‌ی ۱۳۲۰ اقدام به درست کردن تشکلهای فرمایشی کارگری کرد که از کوچکترین پایگاهی در میان کارگران برخوردار نبودند، امری که در زمان حیات جمهوری اسلامی نیز و پس از تهاجم رژیم به شوراها کارگران و کارمندان، تجدید شد و رژیم خواست تشکلهای زرد خود را تحت نام "خانه کارگر" و "شوراهای اسلامی کار" به کارگران به قبولاند! کارگران زیر بار این تحمیل نیز نرفتند و این تشکلهای وابسته به رژیم علیرغم توطئه‌های مشترک اخیر رژیم و سازمان جهانی کار در برسمیت شناختن آنها، کاری از پیش نبرده و نخواهند برد.

بدین ترتیب می بینیم که طبقه‌ی کارگر ایران امروزه حتا از داشتن تشکلهای صنفی مستقل و سراسری خویش محروم است و مبارزه‌ی کارگران برای ایجاد تشکلهای

مستقل خود ادامه دارد. طبیعی است که در این تشکلهای و صرف نظر از این که تحت نام اتحادیه، سندیکا و یا شورا باشند، عوامل ذهنی و یا عناصر وابسته به طبقات و اقشار مختلف جامعه در آنها نفوذ خواهند داشت و اصولاً در جامعه‌ی طبقاتی ایجاد تشکل خالص و ناب یک طبقه - به‌ویژه طبقه‌ی تحت استثمار و ستم، امری غیرممکن است. در چنین شرایطی مهم این است که تشکل موجود اساساً در خدمت مصالح و منافع طبقه‌ی خویش قرار داشته‌باشد.

بنابراین وظیفه‌ی عناصر یا نیروهای پیش رو جنبش کارگری این نیست که به مخالفت با تشکلیابی مستقل کارگران برخیزند، به صرف این که نظر آنها تأمین نمی‌شود، بلکه باید به تشکیل آنها یاری رسانند و با شرکت در این سازمان‌یابی بکوشند تا از طریق فعالیت صمیمانه و اقناع کارگران به تأسیس سازمانی که با توجه به وضعیت عینی خواهد توانست به متشکل شدن کارگران کمک کند، به حرکت کارگران یاری رسانند. تاکتیک کنونی در جهت ایجاد "فقط شورا" و یا بسیج جنبش کارگری "فقط برای لغو کارمزدی"، آن هم از راه دور، جز صدمه‌رسانی به تشکلیابی کارگران نتیجه‌ای دربر نخواهد داشت و رژیم با تمام وجود از ایجاد چنین تشکلاتی جلوگیری خواهد نمود. مشکل پیش رو کارگری در ایران نه نظری که عملی است و قرار داشتن در برابر رژیمی تامغز استخوان مستبد و ضدانسانی و راه‌یابی مشخص برای متشکل شدن.

در راستای ایجاد تشکل مستقل و سراسری کارگران در اوضاع مشخص کنونی، آنچه از اولویت درجه‌ی اول برخوردار باید باشد، قطع کردن دست رژیم از دخالت عمده در تشکلیابی کارگران است و فاصله گرفتن از مداخلات آن. تلاش برای تهیه‌ی پلانفرمی توسط پیش‌روان عملی کارگری که خواسته‌های فوری و ضروری کارگران را تا حدی هم در کوتاهمدت و هم در درازمدت بیان نماید و سازمان‌دهی بر آن اساس مسئله‌ی روز جنبش کارگری ایران است. در این تلاش، نظر ماگزیمالیستها و مینیمالیستها را کارگران با شمّ طبقاتی‌شان مسلماً نخواهند پذیرفت زیرا یا ناشدنی هستند و یا رفتن مجدد زیر سلطه‌ی حاکمان. به‌قول مائوتسه دون: "آنچه آنها (منظور کارگران، دهقانان، سربازان است - ن) قبل از هر چیز بدان نیاز مندند، "گل نشاندن بر پارچه زربفت" نیست، بلکه "هدیه زغال در روز برفی" است. (سخنرانی در محفل ادبی و هنری بین آن، جلد سوم آثار منتخب، ص ۱۲۲)

امروز تفرقه و پراکنده‌گی کمونیستها و تشنت نظری آنها و انعکاس این امر در درون جنبش کارگری، باعث شده است که این جنبش تا حدی به‌طور خودبه‌خودی حرکت کرده و مبارزه‌اش در عالی‌ترین شکل یعنی حرکت سیاسی آگاه و متشکل، جهت کسب قدرت حاکمه، پیش نرود. این معضل در جنبش کارگری و کمونیستی از طریق افسار زدن بر فرقه‌گرایی و ایجاد ستاد واحد و سراسری پیش رو پرولتاریا قابل حل است!

اسفند ۱۳۸۳ ابراهیم

پروژهی آمریکا در خاورمیانه و نقش و آیندهی اروپا!

پروژهی هیئت حاکمهی آمریکا در پیش برد عملیات پیشگیرانه نه تنها یکجانبه، بلکه بهخاطر اعمال "زور و قبحانه" توسط ژنرالهای راست افراطی ارتش آمریکا در سراسر جهان و بهویژه در خاورمیانه (فلسطین، عراق، افغانستان و...)، نمودها و عواقب جنایتکارانهتر و فلاکتبارتری را بهوجود آورده است.

این پروژه از تراوشات مغزی جورج دابلیو بوش نیست که در حال حاضر قرار است توسط گروهی تحت نام نئوکانه (که حاکمیت را از طریق انتخاباتی مشکوک به دست آورده اند)، پیاده شود.

این پروژهی امپریالیستی بلافاصله بعد از پایان جنگ جهانی دوم در سال ۱۳۴۵، شکل گرفته و سپس در طول دورهی "جنگ سرد" (۱۹۴۷ - ۱۹۹۱) رشد پیدا کرد. بالین که مولفهای اصلی این پروژه (اعم از سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و...) بهیکسان و همگون پیشرفته ولی عنصر قهر و خشونت به مقدار قابل توجهی بهویژه در حیطهی نظامی، در سالهای بعد از فروپاشی شوروی و پایان "جنگ سرد" (۱۹۹۱ - ۲۰۰۵) تشدید پیدا کرده است.

این پروژه پیوسته سهم قاطع و تعیینکنندهای را به مولفهی قدرت نظامی داده است. تعبیهی یک استراتژی نظامی جهانی بر اساس تقسیم جهان به مناطق مشخص نظامی و تخصیص مسئولیت هر منطقه به یک فرمانده نظامی آمریکائی، گواه این مدعا است.

علت دادن مقام، موقعیت و بودجه برتر به مولفهی نظامی را باید در هدف نهائی این پروژه جست و جو کرد: این هدف تنها "اخته" کردن روسیه، محاصره و تهدید چین از طریق کسب هژمونی نفتی در "خاورمیانه بزرگ" و بهقیمومیت کشاندن "اتحادیهی اروپا" نیست. هدف نهائی گسترش و تضمین سیادت و اشنگتون به عنوان مقر "قیصر قهار" امپراتوری آمریکا است که "حق گفتن حرف آخر را در سراسر جهان خواهد داشت". به عبارت دیگر گسترش "دکترین مونرو" (که به آمریکا "حق" می دهد که از کلیهی مناطق آمریکای لاتین و جزایر کارائیب به عنوان "حیاط خلوت" خود استفاده کند) در سراسر کرهی خاکی هستهی اصلی این پروژه را تشکیل می دهد.

درواقع با "جهانی کردن دکترین مونرو" آمریکا ادارهی جهان را بهطور انحصاری "حق" خود محسوب می دارد!

در این طرح "منافع" و "امنیت" نظام آمریکا که "جهانی" شده است، مافوق و برتر از تمام اصول و ضوابطی است که تا کنون قرار بود رفتار سیاسی و نظامی واحدهای

کشوری را در جهان، تحت نظارت بگیرند.

پروژه‌ی جهانی آمریکا در سالهای دوره‌ی "جنگ سرد" به‌خاطر پاگرفتن جنبشهای رهائی‌بخش ملی در کشورهای جهان سوم و عروج دولتهای نسبتاً "رفاهی" سوسیال دموکراسی در اروپا از یکسو و حمایت چندجانبه‌ی شوروی و چین از جنبشهای رهائی‌بخش از سوی دیگر، هیئت حاکمه‌ی آمریکا را مجبور به‌قبول تاکتیکی "همزیستی مسالمت‌آمیز"، نه تنها با چین و "بلوک شرق" کرد، بلکه به‌پای مذاکره صلح با کشورهای آسیائی و آفریقائی نیز رفت.

بعد از خاموشی شعله‌های جنبشهای رهائی‌بخش در سالهای ۱۹۷۳ - ۱۹۸۰، ریزش و افت سوسیال دموکراسی در اروپا در دهه‌ی ۱۹۸۰ و بالاخره سقوط و فروپاشی شوروی در آغاز دهه‌ی ۱۹۹۰، آمریکا دوباره فرصت یافت که پروژه‌ی جهانی خود را مطرح و پیاده سازد. جهانی ساختن "دکترین مونرو" و ایجاد "حیاط خلوت‌های" متعدد جدید برای آمریکا در جهت تسلط کامل بر خطه‌ی عظیم خاکی "اورو - آسیا". در این طرح که امروزه توسط نئوکانه‌ها و تحت نام "دکترین بوش" کوشش می‌شود در جهان پیاده‌گردد، این امر مستتر است که حاکمیت و منافع طبقه‌ی حاکم آمریکا باید برتر و بالاتر از تمام قوانین و مقررات بین‌المللی که قرار است رفتار و حرکات سیاسی معقول و قانونی را کنترل کند، قرارگیرد.

در پیاده‌کردن این پروژه، دولت‌مردان آمریکائی می‌دانند که باید در سه حیطه‌ی بزرگ مقام و موقعیت متفوقی را احراز کنند. این سه حیطه که در برقراری سلطه‌ی جهانی آمریکا عوامل اساسی محسوب می‌شوند، عبارتند از:

۱ - کنترل بر منابع طبیعی جهان و به‌ویژه ایجاد هژمونی نفتی در "خاورمیانه بزرگ"؛

۲ - ایجاد مونوپولی نظامی در جهان تحت رهبری آمریکا؛

۳ - گسترش فرهنگ "متفوق" آنگلو ساکسون که بخشی از آن آرمانهای سلطه‌جویانه‌ی امپراتوری سرمایه در جهان به رهبری آمریکا را به‌بهترین وجهی بیان می‌کند.

وقتی نئوکانه‌ها صحبت از "خاورمیانه بزرگ" می‌کنند، منظورشان کشورهای خاورمیانه به‌اضافه‌ی کشورهای منطقه‌ی قفقاز (آذربایجان، ارمنستان و گرجستان) و جمهوری‌های آسیای مرکزی شوروی سابق (قزاقستان، ازبکستان، ترکمنستان، تاجیکستان و قرقیزستان) می‌باشد. این خطه نقش تعیین کننده‌ای در پروژه‌ی امپریالیستی آمریکا بازی می‌کند. سه مولفه‌ی پراهمیت آن عبارتند از:

۱ - وجود ثروت عظیم مربوط به انرژی سوخت (نفت و گاز طبیعی): نزدیک به ۷۰٪ کل نفت جهان و ۸۰٪ کل گاز طبیعی جهان در این منطقه قرار دارد. دسترسی بدون قید و شرط به نفت ارزان و با کیفیت این منطقه، اهمیت حیاتی در طرح سلطه‌جویانه‌ی

آمریکا پیدا می‌کند. بهترین راه تضمین دسترسی به این منابع کنترل سیاسی - نظامی کشورهای این منطقه از راه صدور "دموکراسی"، تغییر رژیم و تهاجمات و اشغال نظامی است. تسلط بر "خاورمیانه بزرگ" و استقرار هژمونی نفتی مرحله‌ی اول استراتژی جهانی پروژه‌ی آمریکا را در بر می‌گیرد؛

۲ - اما این خطه از نظر جغرافیای سیاسی نیز اهمیت حیاتی برای نئوکانها دارد. باتوجه به نقشه‌ی جهان، متوجه می‌شویم که این منطقه در مرکز جهان قدیم و یا نیم کره‌ی شرقی (اورو - آسیا) قرار دارد. این منطقه به یک اندازه از پاریس، پکن، سنگاپور و ژوهانسبورگ فاصله دارد و در سیستم جهانی از منته‌های قدیم، منطقه‌ی اتصال‌دهنده‌ی قاره‌های آسیا، آفریقا و اروپا بوده است.

بعد از جنگ جهانی دوم و آغاز "جنگ سرد"، کشورهای جنوبی این منطقه (مثل ایران، عربستان، عراق و غیره) از نظر جغرافیای سیاسی و استراتژی نظامی، اهمیت فوق‌العاده‌ای در جهت محاصره و "تحدید" اتحاد جماهیر شوروی برای نظام جهانی سرمایه، یافت. ولی پس از فروپاشی شوروی، اهمیت این منطقه نه تنها کاهش نیافت بلکه دوچندان شد. به نظر بسیاری از مفسرین، سلطه‌گری آمریکا در این منطقه که در ۱۵ سال اخیر (۱۹۹۱ - ۲۰۰۵) تشدید یافته، نقش "اروپای متحد" را (به خاطر نیاز روزافزون به نفت و گاز طبیعی خاورمیانه بزرگ) به یک "زیردست" (و نه "متحد" و "شریک") تقلیل خواهد داد. نئوکانها در صورت ایجاد هژمونی نفتی روسیه را "اخته" و با تجزیه خواهند کرد و سپس با گرفتن "باح سیل" از هندوستان (با جمعیت یک میلیاردی) از نفت جهت "تحدید" و یا تجزیه‌ی چین (از طریق جدائی مناطق تایوان، تبت، ایغورستان یا ترکستان شرقی از بدنه‌ی چین) به مرحله‌ی دوم و سوم استراتژی جهانی خود جامه‌ی عمل خواهند پوشاند.

لذا کنترل بلامنازع بر منابع نفتی خاورمیانه (به عنوان "حیاط خلوت" آمریکا) در واقع جهانی کردن "دکترین مونرو" و گسترش آن به دنیای قدیم است که هدف توسعه‌طلبی آمریکا را به نمایش می‌گذارد. مع الوصف باید خاطر نشان ساخت که کوشش مداوم آمریکا بلافاصله بعد از پایان جنگ جهانی دوم برای به کنترل خود در آوردن این منطقه با موفقیت توأم نبوده است.

در دهه‌ی ۱۹۵۰، بعد از سرنگونی حکومت ملی دکتر مصدق در ایران، آمریکا سعی کرد که این منطقه را از طریق ایجاد "پیمان بغداد" (و بعداً "سنتو") به حلقه‌ی "ناتو" وصل کند. ولی کودتای ناسیونالیستی عبدالکریم قاسم در ۱۹۵۸ و نفوذ شوروی به عنوان یک رقیب سیاسی و نظامی در دهه‌ی ۱۹۶۰، همراه با گسترش جنبشهای رهائی‌بخش در کشورهای آسیا و آفریقا، باعث شد که در آن دوره آمریکا نتواند در پیاده‌کردن طرح خود موفقیت حاصل کند.

با افول جنبشهای رهائی‌بخش و تضعیف دولتهای "غیر متعهد" (کنفرانس باندونگ) از

یکسو و اخته‌شدن دولتهای رفاه سوسیال دموکراسی در اروپا و فروپاشی شوروی و "بلوک شرق" در دوره‌ی ۱۹۷۳ - ۱۹۹۱ از سوی دیگر، آمریکا برای اولین بار فرصت پیدا کرد تا، بدون مانع و چالشی جدی، طرح خود را در منطقه‌ی خاورمیانه که نقشی اساسی در این طرح دارد، پیاده‌کند.

اما این سوئال که آمریکا چه‌گونه می‌خواهد این کنترل و هژمونی را اعمال کند، بسیار ضروری و منطقی است. حدود ۱۴ سال است که واشنگتون اقدام به ایجاد و پیش‌برد پروژه‌ی سوئال برانگیز "بازار مشترک خاورمیانه" کرده‌است. در این طرح که هم راه با "صدور دموکراسی"، "تغییر رژیم" و احتمال تهاجمات نظامی و اشغال کشورها بهمورد اجرا در خواهد آمد، نئوکانه‌ها وظایف زیر را در دستور کار خود قرار داده‌اند:

- ۱ - ایجاد سرمایه‌ی لازم از طریق کشورهای نفت‌خیز منطقه خلیج فارس در خاور میانه (عراق، عربستان، ایران، امارات عربی و...)
 - ۲ - تامین کارگر ارزان از کشورهای مصر، ایران، آسیای مرکزی، آذربایجان و...)
 - ۳ - تهیه‌ی تکنولوژی و علم و صنعت توسط اسرائیل و واسطه و دلالتی که از مزایا و حقوق خاصی در مقایسه با کلیه‌ی کشورهای خاورمیانه بزرگ برخوردار خواهد شد.
- این طرح در حال حاضر از طرف کشورهای مثل مصر، اردن و امارات عربی مورد پذیرش قرار گرفته‌است. عراق، سوریه، لبنان و ایران، این طرح را رد کرده‌اند. مخالفت آشکار و غیر مستقیم با "پروژه‌ی صلح" خاورمیانه از طرف این کشورها را باید در متن رد طرح و پروژه‌ی آمریکا، مورد تحلیل و بررسی قرار داد.
- از این رو آمریکا کوشش می‌کند تا به‌نحوی از انحاء این ۴ کشور را که به مانعی اصلی در سر راه پیاده ساختن پروژه آمریکا در خاورمیانه محسوب می‌شوند، از سر راه حرکت خود بردارد. این عمل در عراق پیاده شد و آمریکا با سرنگون ساختن رژیم صدام حسین یکی از مخالفان این طرح را از سر راه خود برداشت. حلقه‌های ضعیف دیگر در این استراتژی لبنان و سوریه هستند که هم اینک و با قتل مشکوک رفیق حریری رئیس جمهور لبنان و نسبت دادن این قتل به عوامل سوریه، فشار بر دولت سوریه در بیرون کشیدن ارتش خود از لبنان شدت گرفته و زمینه برای روی کار آوردن رژیمی پروآمریکائی در آن مساعدتر شده‌است.
- نئوکانه‌های حاکم و مجریان ایجاد و حفظ "بازار مشترک خاورمیانه" در صدد هستند رژیم سیاسی در هر کدام از این کشورها را جای‌گزین سازند تا بتوانند حفاظت و گسترش این "بازار" را تامین کنند. در واقع وقتی که واشنگتون صحبت از استقرار "دموکراسی" در این کشورها می‌کند، منظورش جانشین کردن حکومت‌های فردی یا اسلامی با محتوایی نامشخص و مبهم، به جای حکومت‌های "از رونق افتاده" خاورمیانه است. در حال حاضر آمریکا با اجرای سناریوی انتخابات قلابی و مصنوعی در عراق، می‌خواهد اسلامیهایی

میانه روی را در عراق که قادر به کنترل اوضاع به‌طور موثری باشند، به‌حاکمیت برساند. نقش و وظیفه‌ی اصلی این نیروهای میانه رو "اسلامی صاف کردن جاده نفوذ "قانونی" آمریکا در عراق و جلوگیری از "تروریسم" است. در واقع رژیم بوش به‌هر نیروی مقاومتی که به‌نحوی از انحاء منافع سلطه‌جویانه‌ی آمریکارا تهدید کند، مارک "تروریست" می‌زند.

سران کشورهای "اروپای قدیم" زمانی‌که خود را در برابر طرح آمریکا برای خاورمیانه یافتند، بلافاصله به ابداع طرحی پرداختند و اسم آن را "همکاری ارو - مدیترانه" نامیدند. سران این کشورها و به‌خصوص فرانسه و آلمان می‌دانند که طرح آمریکا برای خاورمیانه به‌خاطر سلطه‌ی کامل آمریکا بر اروپا، روسیه و چین تنظیم و تهیه شده و آگاه گشته‌اند که آمریکا با پیاده‌کردن طرح خاورمیانه اش، می‌خواهد با ایجاد "ایستگاه‌های بنزین‌گیری" در خاورمیانه به حرکات بعدی خود در رابطه با سلطه بر اروپا دست بزند. بررسی طرح اروپا "ارو - مدیترانه" نشان می‌دهد که این طرح در مقام مقایسه با طرح آمریکا به‌طور قطع "بزدلانه" و "زبونانه" است که سرشار از ناهم‌گونیها و مفاد متناقض و بی‌محتواست. این طرح تمرکز را به ایجاد تفاهم و توافق بین کشورهای عربی. دولت اسرائیل می‌گذارد. حال آن‌که اسرائیل در طرح آمریکا برای خاورمیانه نقش کلیدی بازی می‌کند و برخلاف دولتهای فرانسه و آلمان و ... که خواهان ایجاد و گسترش جهان "چندقطبی" هستند، شدیداً تمایل به استقرار و تأمین جهان "تک‌قطبی" به رهبری آمریکا دارد.

تفاوت واضح بین طرح "جسورانه" و "گستاخانه" آمریکا که از وقاحت تمام عیار هیئت حاکمه‌ی آمریکا نشئت می‌گیرد و طرح "سست بنیاد" دولتهای اروپایی نشان می‌دهد که وابستگی به "آتلانتیسم" و نهادهای متعلق به آن مثل "ناتو" که در زیر هژمونی آمریکا ست، کوچک‌ترین مجالی به اروپائیان نمی‌دهد که در تصمیم‌گیریها در مورد مسایل جهانی، در مقابل آمریکا احساس برابری کنند. تونی بلر برخلاف ژاک شیراک، از جهان تک‌قطبی دفاع می‌کند و معتقد است که این یک انتخاب مطلوب از جانب اوست. زیرا به نظر او آتلانتیسم خود شروط کافی برای برابری و تساوی در تصمیم‌گیریها بین آمریکا و اروپا را در بردارد. اگر قبول کنیم که ایجاد و گسترش اندیشه و ساختار آتلانتیسم از ابتدا با سوء نیت برای تحمیل افکار عمومی اروپائیان از طرف آمریکا تنظیم گشته بود به روشنی متوجه می‌شویم که غرور و وقاحت زور به نمایش درآمده از طرف آمریکا گواه موهومی بودن اعتقاد تونی بلر است. تونی بلر می‌داند که طرح آمریکا در خاورمیانه در جهت تأمین هدف نهائی آتلانتیسم (تسلط بر اروپا) است و از آن استقبال می‌کند.

نظر استالین، در اواخر دهه ی ۱۹۳۰، دایر بر این‌که "نازیها ضرورت این‌که کجا باید متوقف شوند را نمی‌بینند"، در مورد نئوکانه‌های حاکم در آمریکا نیز صادق است.

جورج بوش مثل اسکندر قهار، با ایجاد جنگهای دائمی و بی‌پایان، راه برگشت و "استراتژی خروج" را ناممکن ساخته‌است.

برخلاف تونی بلر، بعضی از دولت‌مردان اروپائی این سوال را به‌طور غیرمستقیم مطرح می‌کنند که آیا راه دیگری به‌غیر از "آتلانتیسم" برای آنها وجود دارد؟ آیا سخنان شیراک در مورد جهان "تک قطبی آتلانتیک" نشانه‌ای از یک صف‌آرائی جدید در جهان و شکل‌گیری و پدیدارگشتن یک راه جدید است؟ اگر قبول کنیم که به‌منظر شیراک جهان "تک قطبی آتلانتیکی" مترادف باتوسعه‌طلبی و هژمونی آمریکاست، در آن صورت آیا سخنان او اعلامی برای ساختن دنیای "چندقطبی" و پایان آتلانتیسم است؟ برای جامه‌ی عمل پوشاندن به‌این راه‌جدید، لازم است که اروپا خود را در باتلاقی که در آن فرو غلتیده، نجات دهد. اروپا باید در مقابل عمل‌کردهای آمریکا در خاورمیانه مقاومت کرده و با ایجاد محور "پاریس - برلین - مسکو - پکن" طرح آمریکارا در خاورمیانه به‌زیر سوال برده و خنثا سازد. این زمانی امکان پیدا خواهد کرد که اروپائیان "سوسیال" از آتلانتیسم بریده و با ایجاد نزدیکی و هم‌بستگی با کشورهای "جنوب" به یک مانع جدی در مقابل امپراتوری آمریکا مبدل شوند. اروپای بدون "جنوب" نمی‌تواند در مقابل آمریکا همچون یک متحد برابر عمل کند. به‌عبارت دیگر اروپا امکانا در هم‌بستگی با هسته‌های اصلی کشورهای "جنوب" می‌تواند از پیاده‌کردن موفقیت آمیز طرح آمریکا جلوگیری کند. ولی اگر این راه را برنگزیند، دیگر اروپائی ابداً وجود نخواهد داشت و عملاً خود به‌یک "حیاط خلوت" آمریکا تبدیل خواهد گشت.

اما تجربه‌ی جنگ بین‌الملل دوم نشان داد که به شکست کشاندن استراتژی تهاجمی امپریالیستی اساساً در گرو مبارزه‌ی هر چه متحدتر مردم جهان علیه امپریالیسم متجاوز است، مبارزه‌ای که اگر تحت رهبری احزاب کمونیست انقلابی باشد نه تنها پوزه‌ی امپریالیسم به خاک مالانده خواهد شد، بلکه مردم کشورهای "جنوب" نیز از استثمار و ستم حاکمین مرتجع خودی رها شده و در جاده‌ی آزادی و سوسیالیسم گام خواهند گذاشت.

ناظمی - اسفند ۱۳۸۳

* * *

از نامه‌های رسیده :

رفراندوم، رفراندوم - این نیست شعار مردم!

از زمانی که آمریکا برای "مراجعه به آرای عمومی" به عراق حمله نظامی کرده

معادله سیاسی در جهان و بویژه منطقه خاورمیانه تغییر یافته، به‌خصوص برای آن دسته از اپوزیسیون ایران که هیچگاه به رأی و اراده مردم اعتقادی نداشته و تحولات سیاسی اجتماعی را تا بی‌عی از گاوبندهای سیاسی و معاملات پنهانی با ابرقدرتها می‌دانسته، محیط و ظرف مناسبی فراهم شده تا با تمامی نیرو به جمع منادیان دموکراسی و آزادی "جهان آزاد" بپیوندند.

بخش شناخته شده‌ای از این دسته‌های سیاسی سالهاست زیر پرچم "مشروطه‌خواهی" و "سلطنت‌طلبی"، بعد از ۲۶ سال خاک خوردن در جعبه ابزار سازمان اطلاعات و امنیت آمریکا بیرون می‌آیند و روغن میخورند.

رضا پهلوی به عنوان "پرچمدار دموکراسی" و "رفراندم" در رأس سلسله پهلوی که در "احترام به رأی عمومی" و "رعایت حقوق بشر" زبانزد همگانند به صحنه سیاست یومیه پرتاب می‌شود تا "کشتی طوفان‌زده ایران را به ساحل نجات برساند"، همانگونه که پدر آریامهرش لاید پس از "مراجعه به رأی عمومی" در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و بدون دخالت بیگانگان، کشتی را به ساحل نجات رساند و در سال ۱۳۵۷ با غارت میلیاردها دلار ثروت ملی بار دیگر مجبور شد راهی ساحل نجات خود گردد، اما این بار فرصت مراجعه به رأی عمومی پیش نیامد! و بر اساس مثال "دموکراسی دیر و زود دارد، اما سوخت و سوز ندارد"، یا "دموکراسی نه یک کلام بیش نه یک کلام کم" شانس خود برای مراجعه به رفراندم دیگر بار می‌آزمایند بخش دیگری از این "دمکراتها" زیر پرچم سازمانی "نابغه سیاسی" ایران امروز رجل سیاسی "خوشنام" فرخ نگهدار جمع شده‌اند، تنها مختصر بازنگری به گذشته سیاسی این حضرات پس از انقلاب نشانگر این نکته است که هم صف شدن آنان تصادفی نیست. پس از تسلیم کردن بزرگترین سازمان سیاسی چپ ایران به حزب توده و امام آدمخوار، بعد از شکست پروژه ایجاد "انسانهای طراز نوین" از طریق همکاری با لاجوردی و مسلح کردن پاسداران به سلاحهای سنگین و تلاشهای خالصانه در جهت آشتی اپوزیسیون با اکبرشاه در جهت بازگشت "آبرومندان" به میهن اسلامی، دعوت به همکاری با خاتمی و دارودسته دوم خردادها، اخیراً موضع گیری آشکار این "نابغه شرق" در مورد رفراندم، یک گام دیگر در جهت برقراری "دموکراسی و آشتی ملی" است.

جمع دیگر از پستان به تنور چسبانان رفراندم، "اتحاد جمهوری خواهان ایران" است، که نردبان ترقی را در چند سال اخیر در جهت همدستی و همکاری با خاتمی‌چپها و دوم خردادی‌ها چند پله‌یکی طی کرده و حمایت آشکارشان از احیا و گسترش سرمایه‌داری-لیبرال و سوسیالیزم ستیزیشان ورد زبانهاست.

آخرین گروه را افراد مستقلی تشکیل میدهند که اکثراً رسیدن به اهداف سیاسی سابق خویش را دور از دسترس و یا غیر ممکن میدانند و بدنبال هدفهای "قابل دسترسی"

میباشند، دیگر صبر و حوصله مبارزه طولانی را ندارند و سن و سالشان هم بالا رفته و برای رسیدن به پست و مقام سالهاست جلوی آینه به تمرین مشغولند. مهدی خانابابا تهرانی در پارلمان سوئد میگوید:

"دریافته ایم که رویاهای بزرگ فرابشری و فراتاریخی را باید به گذشته ها واگذاشت. ایرانیان در صد و اندی سال گذشته برای تحقق مدینه های فاضله، برای تحقق آرمان های مطلق گرای دینی و زمینی بهای سنگینی پرداخته اند"

رفراندم

محسن سازگارا، از بنیانگذاران «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» و جمعی از فعالین سیاسی دوم خردادی، اطلاعیه ای تدوین میکنند که ایرانیان را در داخل و خارج از کشور دعوت به حمایت از رفراندم برای تشکیل مجلس موسسان میکند: "ما امضاء کنندگان این فراخوان خواهان برگزاری یک همه پرسی با نظارت نهادهای بین المللی برای تشکیل مجلس موسسان به منظور تدوین پیش نویس یک قانون اساسی نوین، مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق های الحاقی آن، با رای آزاد مردم هستیم. از تمام هموطنان شریف، میهن دوست و ترقی خواه تقاضا داریم با امضای این فراخوان، صدای ملت ایران را محکم و استوار به گوش جهانیان برسانند." هم‌اینان خواستار "شکل گیری حکومتی دموکراتیک مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر" بوده و خواستار "تدوین قانون اساسی نوین و تعیین نظام دلخواه" میشوند. رفراندمی با اهدافی عمومی و ناروشن! اینکه این رفراندم کی با کی و زیر سایه چه کسانی صورت میگیرد و چه فورم و شکل حکومتی مورد نظر تدوین کنندگان این اطلاعیه است بی پاسخ میماند البته همانطور که بعداً خواهیم دید کلی‌بافی نویسندگان اطلاعیه اتفاقی نیست. با اینکه این بار نیست که طرح جبهه یا همکاری مشترک حول "رفراندم" پیشنهاد میشود اما به محض انتشار این اطلاعیه حمایت سازمانها و افرادی که قبلاً ذکرشان رفت آغاز میگردد:

مهرداد خوانساری از رهبران سلطنت‌طلبان متشکل در حزب مشروطه‌خواهان مینویسد: "چندین بار نیز سخن از رفراندم برای تعیین نوع حکومت در خارج و داخل کشور مطرح شد که نمونه بارز آن دیدگاه های بارها مطرحه از سوی رضا پهلوی شهربار ایران می باشد"

اما چرا این بار اینچنین استقبال وسیعی در خارج از کشور از این فراخوان آنها توسط راست‌ترین جناحهای آن صورت می‌پذیرد؟ مهرداد خوانساری ادامه میدهد: "بنابر این می بینیم که موضوع «رفراندم» و مراجعه آزاد به آراء عمومی، برای

دگرگون کردن قانون اساسی و یا برکنار کردن حکومت دینی و تعیین نظام دلخواه موضوع تازه ای نیست. اما تازگی فراخوان کنونی، این است که این بار این پیشنهاد با استقبال و مشارکت گروه های سیاسی گوناگون از چپ و راست و میانه (اعم از مشروطه خواه سلطنت طلب و یا جمهوریخواه) روبرو شده است"

اگرچه خود فراخوان به فراندم یک چیز گنگ و ناروشنی است اما "فراندمچپها" معلومند و چنانچه خواهیم دید متفق.

فرخ نگهدار دنبالچهی بورژوازی حتی پا را از این هم فراتر می‌نهد و نوید تشکیل اتحاد جمهوریخواهان، سلطنت‌طلبان و پیروان خط امام را حول یک "میثاق ملی" می‌دهد:

"من نگرانی دوستانی که انتشار این فراخوان را اعلام نوعی "اتحاد سلطنت‌طلبان" دانسته و یا آن را ابراز تمایلی به آنها تعبیر کرده‌اند، بی مورد شناخته‌ام تاکید کرده‌ام که پافشاری در مخالفت با فراخوان، به این دلیل که مرزبندی روشن، یا سلطنت ندارد، اشتباه فاحشی است،... اصرار کرده‌ام که کنار گذاشتن طرفداران ولایت فقیه، از حلقه‌های تدابیری که برای رسیدن به میثاق ملی چیده شود، همانقدر زشت است که کنار گذاشتن کسانی که حکومت موروئی می‌خواهند"

البته برای این "مبارز خوش‌سابقه" نشستن در کنار "شهریار ایران" و لاجوردی تازگی ندارد و نه باعث شرمساری میشود می‌گویند بعضی کارهاست که دفعه اولش دردناک است!! فقط قابل فهم نیست که کسانی که سیاست داخلی‌شان همدستی با رفسنجانی و خاتمی است، سیاست خارجی‌شان اطاعت بندهوار از شوروی بود و امروز ساعتشان را با کارگزاران آمریکا تنظیم می‌کنند باچه روئی ادعای "حکومتی دموکراتیک مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر" را دارند؟ و درس دمکراسی به چپ ایران می‌دهند؟

در اطلاعیه شورای مرکزی سازمان نیروی سوم پاریس می‌خوانیم:

"مایه خوشحالی است، بعد از گذشت ۲۵ سال روزهای سخت ولی با دریافت تجربه های بسیار، اخیراً گروهی از جمهوریخواهان مستقل و واقع بین مقیم پاریس و گروهها و افراد مختلف ساکن در بعضی از کشورهای اروپائی و نیز عده ای از مبارزان داخل کشور، که به رای و اراده مردم اعتقاد دارند و تنها دغدغه فکری آنها، تامین آزادی، دموکراسی و حاکمیت مردم است گام پیش گذاشته اند و برای ائتلاف و همراهی با طیف عظیمی از مردم ایران هواداران مشروطه پادشاهی با هدف مشترک برای مقابله با رژیم و براندازی حکومت ظلم و ستم زیر یک چتر که نهایتاً تعیین رژیم آینده به همه پرسی (فراندم) تحت نظر سازمانهای بین المللی موکول گردد"

حسین باقرزاده در پاسخ به انتقادات مخالفان همکاری با سلطنت می‌نویسد:

"یعنی آقای پهلوی در حال حاضر مدعی سلطنت نیست. او پرچم سلطنت را (موقتاً) کنار گذاشته و پرچم دموکراسی را به دست گرفته است. بر عبارت دیگر، او جای خود را به وسط میدان کشیده و مستقیماً با این قشر نوسانی سخن می گوید. نیروی راست سلطنت طلب را نیز که با خود دارد. حال اگر جمهوریخواهان بر پرچم جمهوری اصرار بورزند عملاً خود را در جناح چپ میدان مستقر کرده اند و شانس خود در جذب نیروهای نوسانی میانی را کاهش می دهند. جذب خودی ها (معتقدان به جمهوری) در زیر پرچم جمهوری هنر بزرگی نیست. هنر یک سیاستمدار در جذب نیروهای نوسانی است - کسانی که امروز دغدغه شان بیشتر دموکراسی است تا جمهوری"

م. چشمه ادامه میدهد:

"... بدون شک یکی از دست آوردهای طرح فراخوان همانگونه که آقای دکتر حسین باقرزاده نیز به آن اشاره کرده است "شکستن دیوارهای ضخیمی" بود که مانع نزدیکی مشروطه طلبان و جمهوریخواهان گردیده بود"

حال که با کارگزاران وطنی رفتارند آشنا شدیم بد نیست به اهداف آنان به این فراخوان هم نگاهی کنیم.

نویسندگان فراخوان ظاهراً خواستار "حکومتی دموکراتیک مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر" هستند، در نگاه اول خواسته‌ای آشکار با هدفی روشن، اما با نگاهی دقیق‌تر نمی‌توان به جز گنده‌گونی چیز روشنی در این جمله پیدا کرد.

اولاً برگزاری رفتارند نیازمند شرایطی است، رفتارند در چه زمانی؟ برای مثال رفتارند در زمان حیات جمهوری اسلامی یا پس از آن؟

بین علما اختلاف است، جمعی از هواداران رفتارند معتقدند، رفتارند تنها بدون ملایان ممکن است، این دسته بدون آنکه طریقی برای کنار گذاشتن آخوندهای حاکم ارائه کند به زمان پس از سرنگونی می‌اندیشد و پیش‌شرط مراجعه به آرای عمومی را برقراری دموکراسی می‌دانند.

شهریار جوان و دارودسته سلطنت‌طلبان (بورژوازی کمپرادور) که خواهان تکیه بر نیروی نظامی امپریالیسم "دمکرات" از مبلغین این گرایشند: در بیانیه رضا پهلوی در مورد رفتارند می‌خوانیم "بدیهی است که طبع رژیم فعلی و نوع سلطه آن مانع

حصول پیش نیازهای ضروری برای این رفتارند است. رفتارند باید تحت شرایطی انجام شود که در آن زندانیان سیاسی و عقیدتی آزاد شوند، رسانه‌ها آزاد باشند و همه احزاب، گروه‌ها و تفکرها در تشکل، فعالیت و تبلیغ از آزادی کامل برخوردار باشند" مهرداد خوانساری از حزب مشروطه‌خواهان می‌نویسد "البته، انتظار نمی‌رود که نظام تن به چنین درخواستی بدهد و لذا برگزاری چنین رفتارندومی که می‌تواند عملاً زمینه

کنار زدن حاکمیت فعلی را در جوئی به دور از خشونت هموار سازد، اساساً بعید بنظر میرسد. ولی تردیدی هم نیست که مخالفت نظام از تن دادن به این خواست همگانی، زمینه رویارویی و درگیری بدون تردید خودش با توده های مردم را بطور آشکار و غیر قابل انکار فراهم خواهد ساخت و همه مردم دنیا نیز شاهد این رویداد خواهند شد" دو کلام هم از جمهوریخواهان بشنویم، ناصر زرافشان از امضاً کنندگان فراخوان می گوید: " این را هر کودک دبستانی می داند که رفراندوم در شرایط حاکمیت يك حکومت مطلقه قابل اجرا نیست "

ظاهراً صف رفراندومی ها پر از کودکان کودستانیست، نظیر محمد ملکی که میگوید: "...مردم باید امکان انتخاب میان همه ی اشکال موجود را داشته باشند. اگر مردم گفتند که جمهوری اسلامی میخواهند، پس این رژیم بماند" عباس امیرانتظام در اصول میثاق ملی ایرانیان برای شکل دهی حکومت دمکراتیک آشکارا می نویسد:

"از آنجا که رفراندوم یک شیوه و روش مراجعه به آراء عمومی و اعمال دمکراسی مستقیم در حق تعیین سرنوشت می باشد. لذا بهترین روش و شیوه گذار به شرایط دمکراتیک و جامعه آزاد و پیشرفته برگزاری همه پرسی می باشد. در این همه پرسی در دو سوال اصلی قابل طرح است: آیا با استمرار نظام جمهوری اسلامی موافق هستید؟ آری یا نه آیا با استقرار نظام دمکراتیک و متکی به آراء عمومی موافق هستید؟"

پس مبالغه نیست اگر از یک گرایش واضح در جهت نجات خلافت علمای اسلام با دستکاری قانون اساسی سخن بگوئیم.

دسته دیگر قابل اشاره هواداران فشار بر رژیم اسلامی ایران برای قبول انجام رفراندوم با نظارت ناظران بین المللی است. این گروه گرچه با دسته قبلی در اجرای رفراندوم در زمان جمهوری اسلامی اشتراک نظری دارد، اما با تاکید بر فشار جهانی که بدون شک تهدید حمله نظامی ارتش "جهان آزاد" مورد نظر است (چون از بقیه که آبی گرم نمی شود) خواستار تغییر قانون اساسی می باشند.

مسعود بهنود از "خوف" گسترش قهرآمیز "دمکراسی و حقوق بشر" توسط "جهان آزاد" در ایران به حاکمین آدمخور پیشنهاد می کند "بهرتست به تغییراتی در قانون اساسی آن هم از طریق همه پرسی و در صورت پذیرش مردم، راضی شوند و خطرها از سر مملکت دور کنند، .."

اینکه هیچ جای تاریخ نشانی از دخالت "نهادهای جهانی" آنها بدون چشمداشتی برای پیشبرد اهدافشان سراغ نمی توان گرفت، برای رفراندومیها کمتر اهمیت دارد، مهم این است پس از این "نظارت بین المللی" ما نیزمانند مردمان کشورهای همسایه مان

افغانستان و عراق عاقبت به خیر شده، در "آزادی و دموکراسی" اهدائی زندگی کنیم و به "اردوی جهان آزاد" تعلق داشته باشیم.

انتخاب این واژه ("اردوی جهان آزاد") توسط نگارنده‌گان فراخوان اصلاً تصادفی نیست، آنان با انتخاب مفهوم "جهان آزاد" اولاً به امپریالیسم "دموکراسی بخش" چراغ می‌زنند، دوماً سمت سوی سیاست آتی خود را که سرمایه‌داری – نئولیبرال جهان آزادیهاست را ترسیم می‌کند همان سیاستی که در اوکراین منجر به برکناری دست‌نشانندگان روسها و "انتخاب آزاد" دزدهای سابقه‌داری مانند ویکتوریوشچنکو و نخست‌وزیرش که به جرم اختلاس و دزدی تحت تعقیب اینترپل می‌بودند شد، البته با آرای عمومی و "نظارت بین‌المللی"، همانطور که حامد کرزای و علوی شدند. (نگاه کنید به نوشته سوسن آرام در سایت روشنگری "آیا یوشچنکو خود را مسموم کرده است؟") فصل مشترک دیگر بورژواهای نو کیسه ما مثل تمام اصلاح‌ناپذیران تاریخ نفرتشان از گورکنان سرمایه و کمونیزم ستیزی‌یشان می‌باشد، سام قندچی در حالیکه دهانش از ستایش امتیازات و وصف برتریهای سیستم سرمایه‌داری کف کرده، ناگهان کشف می‌کند که علت تمامی بدبختیهای ۱۰۰ساله اخیر بشریت مارکس و مارکسیست‌ها بوده‌اند و حالا که دنیا از شرشان خلاص شده، دیگر همه مشکلات عالم حل است:

"بنابراین به عبارتی، تندیس نظیر مارکس، شریک در خطای ارائه جامعه "بسته" دیگری در تاریخ است، که تا حد شکست دادن "جامعه باز"، عمل کرد، و بیش از ۱۰۰ سال طول کشید، تا جهان جوامع "بسته" کمونیستی را، بدور بریزد، و به وضعیتی بر گردد، که بیشتر کره ارض دوباره، با جامعه باز سمت‌گیری کرده‌اند"

اینکه اردوی سرمایه‌داری نئولیبرال (مدینه فاضله رفرا دمچی‌ها) سالهاست چرخ امور آتش‌آنطور که باید نمی‌چرخد برای این جماعت کمتر اهمیت دارد:

باز پس گرفتن بخش عظیمی از امتیازات رفاهی و حداقل‌های انسانی، که طی سالها مبارزه طبقه کارگرو تشکلهای صنفی آن سندیکها و تشکلهای سیاسی‌شان احزاب کمونیست بدست آمده بود.

اخراج دسته‌جمعی کارگران و کارمندان علی‌رغم سودهای بی‌سابقه شرکتهای آنان. پائین آوردن دستمزدها و بالابردن ساعات کار. از بین بردن امکانات پناهندگی و ایجاد اردوگاههای پناهندگی در آفریقا برای توقف مهاجرت گرسنگان دنیا به "جهان آزاد"

محدود کردن کمکهای اجتماعی به کم‌درآمدان جامعه و از آنجا عملاً بستن درهای تحصیلات و ترقی این دسته از شهروندان "جهان آزاد".

تغییرات در سیستم بهداشتی و پزشکی، پرستاری از سالمندان بیمار، بالابردن مبالغ بازنشستگی و پرداخت مالیات‌بر درآمد انهم یکطرفه به ضرر کارگران و کارمندان و بسود سرمایه‌داران و صاحبکاران تنها بخش محدودی از مشکلات روزمره شهروندان

"جهان آزاد" می‌باشد.

از سیستم فاسد پارلمانی آنان که نمایندگان با آرای عمومی انتخاب می‌گردند اما عملاً کارگزاران سرمایه‌داران حاکمند می‌گیریم (نگاه کنید به

Stern 04 2005: VOLKSVERTRETER Das verkaufte Parlament

نمایندگان ایرانی این سیاستها با آگاهی سعی در پنهان کردن این وجه از "جهان آزاد" می‌کنند، بی دلیل نیست که در سراسر فراخوان از واژه عدالت اجتماعی هیچ خبری نیست، قرار هم نیست که عدالتی برقرار شود! همانطور که جدائی دین از دولت و حق تعیین سرنوشت خلقهای ایران به از میان برداشتن: "... نابرابری حقوقی میان شهروندان ایران، تبعیض دینی و مذهبی، عقیدتی و جنسیتی..." محدود می‌شود. عملاً فراخوان طوری نوشته شده که شامل همه سازمانهای سیاسی ایرانی می‌گردد (خط امامی ناراضی، سلطنت‌طلب و جمهوری‌خواه) بجز چپ انقلابی البته هدف نگارندگان هم چیزی جز آن نبوده که برای هر چه وسیعتر کردن این "همه‌باهم" چه بهتر که هر چه گنگتر و عمومی‌تر نوشت، ولیعد "دائمی" در اطلاعیه حمایت از رفراندم می‌نویسد (بهتر است بگوئیم برایش نوشته‌اند): "بسیج عموم مردم و شکل دادن به مقاومت همه جانبه برای وادار کردن رژیم به تسلیم در مقابل خواست عموم و ایجاد شرایطی که یاد آور شد، راهی است دشوار که خطرات متعددی در آن کمین کرده است. خشونت طلبی و شعارهای تند و غیر واقعی یکی از این خطرات است که به افزایش خشونت از سوی رژیم می‌انجامد. پافشاری درباره تعیین شکل و ساختار نظام آینده در مرحله کنونی موجب تفرقه و تشتت و در نهایت به نفع رژیم موجود خواهد بود"

این نوع فورمولبندی حداقل این امتیاز را دارد که در و دروازه را برای ورود انواع جانوران سیاسی باز می‌گذارد از جمله بنیادگرایان اسلامی آنها از همه رنگ! فقط این تصور که قرار است سلطنت‌طلبان، دوم خردادها، جمهوری‌خواهان-لیبرال و بخشی از رژیمی که تا دیروز قرار بود به جرم جنایت علیه بشریت محاکمه بشود، زیر سایه امپریالیسم آمریکا (کاندیدای دیگری برای محاکمه جنایت علیه بشریت)، ایران را به سمت دمکراسی رهنمون گرداند بیشتر به آلیس در سرزمین عجایب شباهت دارد تا به واقعیت.

کوتاه سخن

موافقت و یا مخالفت با همه‌پرسی تابع موضوعی است که رفراندم برای آن صورت می‌گیرد. رفراندم تا زمانی که محتوایش روشن نگردد واژه‌ای است غیرسیاسی. رفراندم مورد بحث ما، در بهترین حالت همه‌پرسی است برای جابجائی جمهوری

اسلامی با سرمایه‌داری لیبرال. سوال این همه‌پرسی جواش قبلاً داده‌شده است، چرا موضوع همه‌پرسی انتخاب بین بردگی انسان و آزادی انسانها نیست؟ آیا با انجام این رفتارندم درهای آزادی بروی زحمتکشان ایرانی باز می‌شود؟

منصور پویان در مقاله خود "ضرورت اتحاد همه نیروهای دمکرات و عرفی‌گرا حول يك برنامه" می‌نویسد: "دمکراسی در يك عبارت یعنی: حقوق برابر مردم در اداره، تدبیر و تعیین سرنوشت اجتماعی خویش. بنابر چنین تعریفی، حکومت از آن مردم است و حکومتگران از ناحیه مردم انتخاب می‌شوند و در برابر آنها پاسخگو و مسئول می‌باشند. دمکراسی از حق انتخاب آزاد افراد دفاع می‌کند و در اساس به انتخاب اکثریت در اداره و تشکیل حکومت متعهد است"

در پس این عبارات پر طمطراق چه نکاتی با تردستی بورژوائی پنهان است؟ این حکم که حقوق برابر مردم در اداره، تدبیر و تعیین سرنوشت اجتماعی خویش دارند یعنی چه؟

آیا قانون اساسی سرمایه‌دارانه این اجازه را میدهد که خارج از چهارچوب استثماری سرمایه تحول صلح‌آمیزی به نفع همان "مردمی" که سنگشان را فرصت‌طلبانه به سینه می‌کوبند صورت پذیرد؟

یا اینکه در جای دیگری از این مطلب می‌نویسد: "هیچ اکثریتی نمی‌تواند بنام «حق کنترل» و یا «حق رأی اکثریت» به اجحاف بپردازد و حقوق حتی يك تن را پایمال نماید. يك سیستم دمکراتیک، لذا، به رعایت موازین لیبرالیسم؛ که همانا ارزش‌های جهانشمول و مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌باشند، التزام دارد."

شما دروغی از این واضحت‌ر شنیده‌اید؟ آیا اقلیتی بسیار اندکی حاصل دست رنج میلیاردها رنجبر کرخاکی را به تاراج نمی‌برند؟ آیا تمامی این سودهای کلان به جیب همین چند کشوری که مدینه فاضله لیبرال‌های وطنی‌اند سرازیر نمی‌شود؟ بنابر ادعای شما آمریکا پیشاهنگ لیبرال دمکراسی در جهان است:

"دمکراسی و لیبرالیسم دو مقوله مجزا از یکدیگر هستند که جمع آن دو با هم اول بار در قانون اساسی آمریکا بنام «لیبرال دمکراسی» پایه‌گذاری شد."

چگونه است که اقلیت‌های ساکن در این کشور از تمامی حقوق اجتماعی و مدنی مدون در قانون عملاً محرومند و تنها ارتش نیروی کار ارزان و بی‌حقوقی را تشکیل داده‌اند که بالاترین درصد جرم و جنایت، بیکاری و پائین‌ترین سطح تحصیلات در زیر خط فقر در منجلاب لیبرال دمکراسی دست و پا می‌زنند، آینده‌ای که اروپا با سرعتی گیج‌کننده به آن نزدیک می‌شود.

انتشار این فراخوان و استقبال وسیع نیروهائی که ذکرشان رفت، پیام از یک اتحاد نامیمون زیر سایه و کارگردانی امپریالیسم آمریکا می‌دهد که نه تنها بار دیگر زحمتکشان ایران بازندگان واقعی آن خواهند بود، بلکه این‌بار استقلال کشور هم زیر

سوال خواهد رفت، نتیجه هر چه باشد صف‌آرایی سازمانها و گرایشهای داخلی و خارجی از تماس آشکار بورژوازی کمپرادور ایران با بخش ناراضی دستگاه آخوندی برای همراه کردن خرده‌بورژوازی نئولیبرال ظاهرأ جمهوریخواه خبر می‌دهد. برنامه قابل تصور اینان گسترش سرمایه‌داری افسارگسیخته و زدن چوب‌حراج به منابع ملی و تبدیل طبقه کارگر ایران به برده بی‌اجر و مزد سرمایه‌داری بین‌المللی به بهانه ایجاد کار.

" لیبرالیسم همچنین بر عدم دخالت دولت در جامعه مدنی تأکید می‌ورزد و خواستار حداقل مداخله دولت در اقتصادیات است. لیبرالیسم اقتصادی مدعی است که رقابت آزاد افراد و بنگاه‌های اقتصادی، در يك سیستم باز و آزاد بازار، به بهترین نحو می‌تواند امر توسعه و ترقی جامعه را تأمین نماید. "

بار دیگر تلاش می‌شود تا مبارزات کارگران، رنجبران، دانشجویان و خلقهای ستمکش برای آزادی، عدالت اجتماعی و حق تعیین سرنوشت بوسیله کارگزاران سرمایه و دشمنان زحمتکشان ایران به بی‌راهه‌سازی و در پیوزگی امپریالیسم و یا آدمخواران جمهوری اسلامی بی‌انجامد.

کارگران و چپ‌های انقلابی که مبارزان واقعی در راه دموکراسی مستقیم و آزادبند می‌بایست صفوف خود را هر چه متمرکزتر کرده و با شعار آزادی و عدالت اجتماعی برای ایجاد یک جبهه مشترک ضد امپریالیستی و سرنگونی انقلابی ملایان خونریز متحد گردند. چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!

پیش به سوی سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی!
مرگ بر امپریالیسم و کارگزاران داخلی!

مجید افسر - بهمن ۱۳۸۳

* * * * *
* * * * *
* * * * *
* * * * *
* * * * *

مارکسیسم را بیاموزیم و به‌کار ببندیم: فراهانی از

علیه لیبرالیسم (مائوتسه دون - ۷ سپتامبر ۱۹۳۷)

ماطرفدار مبارزه ایدئولوژیک فعال هستیم، زیرا این مبارزه سلاحی است که وحدت را در درون حزب و سازمانهای انقلابی به‌سود پیکار ما تضمین میکند. این سلاح را هر کمونیست و هر انقلابی باید بدست گیرد.

اما لیبرالیسم مبارزه ایدئولوژیک را رد میکند و صلح و آرامش غیراصولی را توصیه مینماید و از اینرو موجب پیدایش یک شوه عمل منحط و مبتذل میگردد و در حزب و سازمانهای انقلابی، بعضی از واحدها و افراد را به فساد سیاسی میکشاند.....

لیبرالیسم در یک جمع انقلابی پدیده‌ایست بسیار زیانبخش. لیبرالیسم بمنزله خوره‌ایست که یکپارچگی و وحدت را بتدریج میخورد، پیوندها را میگسلد و موجب پاسیویته درکار و اختلاف‌نظر میگردد. لیبرالیسم برباد دهنده تشکیلات محکم و انضباط پولادین صفوف انقلابی است، مانع اجرای کامل رهنمودهای سیاسی است و بالاخره سازمانهای حزبی را از توده‌هایی که تحت رهبری حزب قرار دارند، جدا و دور میسازد. این گرایش فوق‌العاده بدی است.

لیبرالیسم از خودخواهی خرده بورژوائی سرچشمه میگیرد و منافع شخصی را بر مصالح انقلاب مقدم می‌شمرد بطوری‌که این موجب سربلندکردن لیبرالیسم ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی میگردد.

لیبرالها باصول مارکسیسم بدیده دگمهای خشک تجریدی مینگرند. آنها مارکسیسم را میپسندند ولی حاضر نیستند آنرا بمرحله عمل درآورند و یا آنرا کاملاً بمرحله عمل درآورند؛ آنها حاضر نیستند مارکسیسم را جایگزین لیبرالیسم خود نمایند. این اشخاص هم صاحب مارکسیسم خاص خودند و هم لیبرالیسم خویش را حفظ میکنند - آنها از مارکسیسم دم میزنند ولی بشیوه لیبرالیسم عمل میکنند؛ در مورد دیگران مارکسیسم بکار مینندد ولی در مورد خود لیبرالیسم را. در انبان آنها هم این موجود است و هم آن، و هرکدام مورد استعمال ویژه‌ای دارد. چنین است شیوه تفکر برخی از این افراد.

لیبرالیسم یکی از تظاهرات اپورتونیزم است و از اساس با مارکسیسم در تضاد است. لیبرالیسم پدیده‌ایست منفی که اثرش بطور عینی فقط کمک بدشمن است، بهمین جهت است که دشمن از وجود لیبرالیسم در میان ما خرسند میگردد.....

ما باید در پرتو روح مثبت مارکسیسم بر لیبرالیسم که منفی است غلبه کنیم. یک کمونیست باید رک، صادق و فعال باشد، مصالح انقلاب را گرانبها تر از جان خود

بداند و منافع شخصی را تابع مصالح انقلاب نماید؛ او باید همیشه و در همه جا بر روی اصول صحیح پافشاری کند و علیه هرگونه فکر و عمل نادرست بطور خستگی ناپذیر مبارزه نماید تا آنکه زندگی کلکتیو حزب را مستحکم و رابطه حزب را با توده‌ها استوار گرداند؛ او باید به حزب و توده‌ها بیشتر از شخص خود توجه کند. تنها در چنین صورتی است که او را میتوان یک فرد کمونیست نامید.

* * *

سخنی با خواننده‌گان

رفقا و دوستان "بولتن نظرات" نشریه‌ای است که به‌کل جنبش کمونیستی ایران و جهان تعلق دارد. یک نشریه‌ی کمونیستی در صورتی می‌تواند به‌وظایف خود به‌درستی عمل کند که با مخاطبین‌اش وسیع‌ترین و عمیق‌ترین پیوند را داشته و از نظرات و عقاید آنها تغذیه کرده و لذا غنی‌تر گردد.

از شما می‌خواهیم ما را چه در مورد مطالب استراتژیکی مربوط به سوسیالیسم، چه در مورد مباحث تئوریک، سیاسی و تشکیلاتی مربوط به جنبش کمونیستی در حال حاضر، چه در رابطه با اوضاع عینی جهان و ایران و مسایل مربوط به صف‌آراییهای طبقاتی در آنها، چه در مورد نقش هنر و ادبیات انقلابی و غیره یاری دهید تا این نشریه به‌نوبه‌ی خود برارنده‌گی تعلق به طیف نشریات کمونیستی را هرچه بیشتر پیدا کند. به علاوه کمکهای مالی شما بدون تردید راه‌گشای کار ما خواهد بود. دستتان را به‌گرمی می‌فشاریم. هیئت تحریریه

* * * *

